

"جنبش سبز": پس از ۲۲ بهمن، به کجا؟

پاسخ به پرسش‌های خانم شهلا بهاردوست
یکشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۸ - ۱۴ مارس ۲۰۱۰
مهرداد درویش پور

"جنبش سبز" را میتوان همچون پاسخی به نیاز به تحول رفرماسیون دینی در کشوری اسلامی که در آن بنیادگرایان حکومت میکنند نگریست. گروهی دیگر آن را جنبش "رای من کجا است" می‌خوانند که گرچه با اعتراض به کودتای انتخاباتی آغاز شده است، در اساس جنبش حق شهروندی و ضد تبعیض است که تکیه بر حقوق بشر و انتخابات آزاد از اهداف پایه‌ای آن است. گروه سوم بر تاثیر روند جهانی شدن بر کشور، تجربه ۳ دهه استبداد دینی و سرخوردگی عمومی از انقلاب اسلامی و دگردیسی در روح و روان ملتی که تب مدرنیته و سکولاریسم و دموکراسی به ویژه نسل جوان آن را فرا گرفته است تاکید میکنند و آن را زمینه ساز اصلی چنین جنبشی میدانند. هم تلاش برای نادیده انگاشتن نقش اصلاح طلبان دینی در این جنبش خیال بافی کودکانه است و هم تلاش برای حذف صدای نیروهای لائیک و سکولار که از زمینه گسترده‌ای در بدنه این جنبش برخوردار اند، به وحدت چند صدایی و رنگین کمان آن آسیب می‌رساند."

"خصلت دیجیتالی این جنبش زمینه حمایت بین المللی بی نظیری از آن را فراهم آورده و به اعاده حیثیت ایرانیان در سراسر جهان منجر شده است؛ همراهی اصلاح طلبان تا دیروز در قدرت با جنبش سپر دفاعی نیرومندی در جلوگیری از سرکوب گسترده ایجاد کرده است؛ شکل گرفتن اتوریته جنبش سبز در تقویت حس باورهای مشترک ملی و جلوگیری از چشم انداز تجزیه کشور و لبنانیزه و یوگسلاویزه شدن ایران نقش مهمی دارد؛ و بالاخره ایجاد امید به تغییر موجب شکوفایی و بالندگی ملی ایرانیان شده است. دولت کودتا و رهبران بنیادگرا از هم اکنون شکست خورده اند. نه تنها گسترش رویارویی با مردم به کابوس شبانه روزی این حکومت بدل شده است، بلکه فشار بین المللی نیز با ماجراجویی های هسته ای دولت احمدی نژاد و هواداران آن افزایش خواهد یافت. برآستی برای رژیم که در دل انبوه این مشکلات مسئله بحران جایگزینی رهبری نیز یکی از دغدغه های جدی آن است، چه آینده ای روشنی می توان پیش بینی کرد؟"

“در جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی همواره تاکید می‌گردد افسردگی از جمله پیامد ناتوانی در تامین بلند پروازی های دوردست است. همواره باید بین ظرفیت ها و خواست ها رابطه ای واقع بینانه وجود داشته باشد. تحمیل اهداف گسترده و بلند بالا بر جنبشی که هنوز از توان مورد نظر برخوردار نیست؛ در لحظه ممکن است چالشگرانه و شورانگیز باشد، اما به محض رنگ باختن، در عمل تنها به یاس منجر خواهد شد. دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. اگر بستر این همکاری ها مداخله آگاهانه تر و هماهنگ تر نیروهای جمهوری خواه، سکولار و دمکراتیک در جنبش همگانی موجود باشد، می تواند امید و اعتماد به نفس مردم را افزایش داده و با تقویت صدای سوم و خواست جدایی دین از دولت که شرط برقراری دمکراسی است یاری رساند و مانع از آن گردد که خصلت رنگین کمان این جنبش محو شو د.”

“جنبش خیابانی هرچه قدر هم که شور انگیز باشد، زمانی که با نهاد سازی و گفتمان سازی همراه نگردد، قادر به تثبیت اندیشه های دمکراتیک نخواهد شد. این جنبش برغم آن که به درستی بر حق شهروندی تاکید میکند، در طرح شعارهای ضد تبعیض و برابری جنسیتی و قومی و دینی کاستی به خرج داده است.”

نظرتان در مورد ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

بسیاری بر آن بودند و یا بهتر بگویم آرزومند بودند تا روز ۲۲ بهمن به روزی سرنوشت ساز بدل گردد. چنین نشد. سیاست اسب تروا که در جای خود نشانه اعتماد به نفس بیکران جنبش سبز در فتح هر سنگری بود که حکومت برای خود دست و پا می کرد، در عین حال نشانگر دستکم گرفتن توان حکومت در درس آموزی از پیشروی جنبش در این ۸ ماهه اخیر و چگونگی سد سازی در برابر آن بود. بی تردید سیاست اسب تروا در ۲۲ بهمن شکست خورد. اما شکست یک سیاست به معنای شکست یک جنبش نیست. این واقعیتی است که رژیم توانست در ۲۲ بهمن با ایجاد فضای پلیسی و بسیج از شهرستانها، مانع از پیشروی بیشتر جنبش گردد. امری که در صورت ناتوانی حکومت در مهار حضور مخالفان در ۲۲ بهمن می توانست سراسیمگی حکومت را به محتمل ترین سیر رویداد ها بدل سازد. اما جنبش نیز از پا در نیامد. تنها در زورآزمایی ۲۲ بهمن روشن شد به سادگی نمیتوان گرده حریف را بر خاک نشانند. جنبش اعتراضی مردم ایران همچنان فضای عمومی کشور را تحت تاثیر خود دارد.

به گمان من در دوران اخیر و به ویژه در آستانه ۲۲ بهمن ما با "تعادلی پایدار" روبرو بوده ایم. بدان معنا که نه حکومت توان سرکوب جنبش و از پای درآوردن آن را داشته است و نه این جنبش تا کنون قادر به واداشتن حکومت به عقب نشینی شده است. از اینرو هر دو سو کوشیدند تا با قدرت نمایی و جلوگیری از پیروزی حریف در ۲۲ بهمن این تعادل را به سود خود بر هم زنند. در پی ۲۲ بهمن و ناکامی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در بر هم زدن این تعادل به سود خود، حکومت کابوس بزرگی را با تردستی و نیرنگ پشت سر گذاشت و برای نخستین بار مجال تنفس یافت. به گونه ای که حتی با تبلیغات و رجز خوانی کوشید از شکست جنبش سبز در ۲۲ بهمن سخن بگوید و بیش از پیش بر طبل هماورد طلبی های خود در داخل و خارج بکوبد. اما حکومت نتوانست برغم پیروزی پلیسی خود در جلوگیری از ازدهام میلیونی مخالفان، بر جنبش چیرگی سیاسی و یا از آن مهمتر پیروزی اخلاقی یابد. تقاضای کروی و موسوی برای دریافت مجوز برای راهپیمایی جنبش سبز نشانگر این واقعیت است که "رهبران نمادین" این جنبش نیز به خوبی می دانند دلیلی برای عقب نشینی و یا مرعوب تبلیغات دولت کودتا و حامیان آن شدن وجود ندارد. ارزیابی شتابزده و گاه پرخاشگرانه برخی از فعالان جنبش در بررسی علل ناکامی در "نبرد سرنوشت ساز" ۲۲ بهمن، پیش از هر چیز حکایت از خوش بینی مفرط این افراد در آسان دیدن راه پیروزی دارد. در جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی همواره تاکید میگردد افسردگی از جمله پیامد ناتوانی در تامین بلند پروازی های دوردست است. همواره باید بین ظرفیت ها و خواست ها رابطه ای واقع بینانه وجود داشته باشد. تحمیل اهداف گسترده و بلند بالا بر جنبشی که هنوز از توان مورد نظر برخوردار نیست؛ در لحظه ممکن است چالشگرانه و شورانگیز باشد، اما به محض رنگ باختن، در عمل تنها به یاس منجر خواهد شد. ۲۲ بهمن نشان داد برهم زدن تعادل بین توان جنبش در تغییر اوضاع و اراده و زور حکومت در جلوگیری از تحقق آن، یک شبه و تنها از راه خیابان میسر نیست. جنبشی که برغم دستاوردهای چشمگیر ۹ ماهه آن، از نقاط ضعف جدی رنج می برد، به سادگی قادر نخواهد بود "روز قطعی جدال" را به جلو اندازد. درست است که در ۲۲ بهمن حکومت نتوانست میدان آزادی را از هواداران خود پر کند، اما توانست مانع از فتح آن توسط مخالفان گردد و همین برای آن نوعی "پیروزی" بود. حکومت در چنان شرایطی مستاصلی بسر می برد که جلوگیری از یک شکست سنگین دیگر، به خودی خود برایش یک پیروزی است! اما جنبشی که در روز عاشورا نشان داد که ترس را نیز تحقیر میکند، روشن است ترس دولت کودتا و حامیان آن در ۲۲ بهمن را به اندازه کافی نشانه پیروزی خود

نمیدانند، بلکه به فتح سنگرهای بزرگتر می اندیشید.

شاید ۲۲ بهمن به همه ما آموخت که پیدا کردن راه های فرسایش قدم به قدم حکومت راه مطمئن تر و واقع بینانه تری برای تضمین پیشروی برگشت ناپذیر این جنبش است. این راه تنها به خیابان ختم نمی شود. جنگ تبلیغاتی و روانی با حکومت همراه با نهاد سازی، گفتمان سازی، مانور های سیاسی؛ فعالیت های دیپلماتیک در خارج، شکل بخشیدن به اتحادهای گسترده، بسیج افکار عمومی و سازماندهی اعتصاب سیاسی از جمله دیگر ساز و کارهای پیکار است. گرچه هرگز نباید از یاد برد تظاهرات یکی از سنگین ترین و موثرترین راه های ابراز مخالفت و وادار کردن حکومت ها به عقب نشینی است. به نظرم دشواری زورآزمایی ۲۲ بهمن فرصتی را فراهم آورد تا جنبش سبز از خوش بینی به واقع گرایی و از توهم به تامل و از بلند پروازی به سنجش واقعی تر تعادل قدرت گذار کند و با درک پیچیدگی پیکار به آزمون های دیگری بیاندیشد. با این همه فرصت هایی نظیر چهارشنبه سوری را نباید برای قدرت نمایی و اعتراض از دست داد. جشن ملی اما غیر متمرکز چهارشنبه سوری فرصتی بی مانند برای فلج کردن دستگاه سرکوب و جنگ روانی سیاسی علیه دشمنان مردم است. خوشبختانه روحیه عمومی این جنبش در داخل و خارج از کشور نیرومند تر از آن است که ناکامی در پیروزی در ۲۲ بهمن، آن را یکسره خانه نشین سازد. پیش از این در جایی گفتم با آغاز این جنبش غولی از تنگ برون جسته است که هر سرنوشتی هم که بیاید آن را به داخل آن نمیتوان بازگرداند!

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

از نقطه قدرت های این جنبش بسیارگفته شده است: حضور گسترده جوانان و زنانی که ستون جنبش سبز به شمار میروند و به این جنبش خصلتی سخت مدرن و در نهان سکولار بخشیده اند؛ خصلت رنگین کمان، پلورالیستی و ضد ایدئولوژیک این جنبش آنهم در شرایطی که حضور ایدئولوژی های کاذب می تواند در ایجاد "وحدت کلمه" نقشی مخاطره آمیز ایفا کند؛ سیالیت این جنبش و خصلت افقی، غیر متمرکز و شبکه ای سازماندهی آن که توان آن را در رویارویی با سرکوب و امکان همگانی نمودن جنبش افزایش داده است؛ فقدان رهبری کاریسماتیک بر این جنبش که آن را به راستی از خطر درغلطیدن به جنبشی توتالیتتر باز داشته است؛ در هم آمیخته شدن شور و شعور در این جنبش که از جمله خود را در سیطره کلام ضد خشونت و مسالمت جوی حاکم بر آن و شعارهای دمکراتیکی هم چون "رای من کجاست"، "انتخابات آزاد" و حتی شعار رادیکالی چون "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" بازتاب داده

است ؛ خصلت دیجیتالی این جنبش که توان حکومت در سانسور و مخفی نگه داشتن رخدادها را سلب کرده است و زمینه حمایت بین المللی بی نظیری از آن را در فراهم آورده و به اعاده حیثیت ایرانیان در سراسر جهان منجر شده است؛ همراهی اصلاح طلبان تا دیروز در قدرت با جنبش که گرچه از ساختارشکنانه شدن آن بیمناکنند، اما با تاکید بر خواست های اصلاح طلبانه خود، سپر دفاعی نیرومندی در جلوگیری از سرکوب گسترده ایجاد کرده و زمینه اجتماعی تر شدن جنبش رنگین کمان نافرمانی مدنی در ایران را فراهم ساخته اند؛ شکل گرفتن اتوریته جنبش سبز که در تقویت حس باورهای مشترک ملی و جلوگیری از چشم انداز تجزیه کشور و لبنانیزه و یوگسلاویزه شدن ایران نقش مهمی دارد؛ و بالاخره ایجاد امید به تغییر که نقش مهمی در تن زدن از در خود فرو رفتن مردمی که ۳ دهه استبداد دینی را تجربه کرده اند، داشته و موجب شکوفایی و بالندگی ملی ایرانیان شده است؛ از زمره دستاوردهای این جنبش است.

اما در باره نقطه ضعف های این جنبش کم سخن گفته شده است که من در اینجا به کوتاهی به برخی از آنها اشاره میکنم. این جنبش برغم آن که به درستی بر حق شهروندی تاکید میکند، در طرح شعارهای ضد تبعیض و برابری جنسیتی و قومی و دینی کاستی به خرج داده است. به گمانم تاکید بر خواست های مشترک این جنبش به معنای بی اعتنایی به خواست های خود ویژه گروه های مهمی که به عمق و دامنه جنبش یاری میرسانند نیست. این جنبش برآستی نیازمند آن است که بر مطالبات ضد تبعیض به ویژه تبعیض جنسیتی، قومی و دینی تاکید بیشتری کند. درست است که بیش از همه باید بر خواست های همگانی این جنبش تاکید کرد و از این دریچه عده ای برآنند که طرح مطالبات ویژه میتواند به حس وحدت سراسری آن آسیب رساند. اما پرسش این جا است که آیا وحدتی که بر کثرت استوار نباشد، با خطر حذف صداها و دیگر و یا دستکم مستحیل کردن گروه های دیگر (که مایلند علاوه بر همراهی با خواست های عمومی با طرح مطالبات خود ویژه در جنبش حضور یابند) نیست؟ آیا تاکید بر حقوق شهروندی عملاً به معنای برسمیت شناختن ضرورت مبارزه فعال برای برچیدن تبعیض های فوق نیست؟ پس چرا باید از هر گونه طرح این شعارها در تظاهرات و یا بیانیه ها خودداری کرد؟

علاوه بر آن، تکیه این جنبش بر طبقه متوسط شهری نه تنها نقطه ضعف آن نیست، بلکه نشان از توانمندی و کیفیت بالای آن دارد. اما بی اعتنایی به خواست عدالت اجتماعی، زمینه پشتیبانی جنبش کارگری و تهیدستان شهری از این جنبش را محدود می سازد. با طرح مطالبات

ویژه؛ می توان علاوه بر برجسته تر کردن نقش زنان (که جنبش کنونی را برآستی به انقلابی زنانه تبدیل خواهد کرد)، حضور جنبش کارگری و اقلیت های قومی در آن را نیز برجسته نمود. زنان و گروه های قومی به نقد از زمره نیروهای فعال این جنبشند، اما بسیاری از چهره های نمادین این جنبش از طرح هر خواستی که منافع مشخص این گروه ها را بیان نماید سرباز می زنند.

در عین حال این جنبش می بایست بیش از پیش بر همبستگی بین المللی با خود و رویکرد جهانی تاکید ورزد. برآستی جز روسیه، چین و چند کشور چپ گرای آمریکای لاتین، و چند کشور اسلامی در خاور میانه و آفریقا، چه کسی است که به حمایت از جنبش اخیر مردم ایران برنخواسته باشد؟ می دانیم که حکومت در پی آن است با تکیه بر برخی شباهت های جنبش سبز با انقلاب های مخملین (که من در جای دیگر به آن اشاره کرده ام)، آن را به غربی ها منتسب سازد. اما این واقعیت که تولد جنبش سبز جهان را یکسره با شگفتی روبرو ساخت، نشانگر آن است که این جنبش ساخته و پرداخته کشورهای غربی نبوده بلکه ریشه در اعماق روح و روان مردمی دارد که پس از ۳ دهه استبداد دینی، بغض در گلو فروخته اشان ترکید و به فریاد "رای من کجا است" و "نه به استبداد دینی" بدل گشت. به هررو دلیلی نمی بینم که تاکید بر اصالت بومی این جنبش مانعی از تلاش در جلب همبستگی های بین المللی هر چه بیشتر گردد. پرسش اینجا است آیا تاکید بر مخالفت با ماجراجویی های اتمی دولت احمدی نژاد و تاکید بر صلح طلبی در عرصه جهانی، دامنه این جنبش را تضعیف خواهد کرد و یا تقویت؟

همچنین گرایش به اکسیونیزم و پراگماتیسم در این جنبش نیرومند است. امری که مجال و زمینه گفتمان سازی و نهادینه کردن باور های دمکراتیک در آن را با کندی و دشواری روبرو ساخته است. جنبش خیابانی هرچه قدر هم که شور انگیز باشد، زمانی که با نهاد سازی و گفتمان سازی همراه نگردد، قادر به تثبیت اندیشه های دمکراتیک نخواهد شد. در حالی که در حدود ۹ ماه از آغاز این جنبش گذشته است، هنوز کمتر کسی تعریف و یا تحلیل جامعی از کم و کیف و اهداف آن ارائه داده است و هنوز برای بسیاری و از جمله خود من روشن نیست دقیقا منظور از "جنبش سبز" چیست؟ و یا دامنه و مطالبات این جنبش را باید بر پایه کدامین یک از برداشت های موجود استوار کرد؟ هم از اینرو شخصا با آن که از آغاز به گونه ای فعال به دفاع از آن برخواستم اما در به کا رگیری این مفهوم تا کنون احتیاط به خرج داده ام.

به نظر من ما با جنبشی روبروئیم که در شرایط کنونی بدنه اصلی آن از تمایلات سکولار برخوردار است، حال آن که چهره های شاخص آن در درون کشور عمدتاً از اصلاح طلبان دینی اند. برای من که از منظری سکولار، جمهوری خواه و طرفدار دمکراسی پارلمانی در این جنبش ضد استبداد دینی شرکت دارم، روشن است ارائه تعریفی از این جنبش که اهداف آن تنها در چهارچوب استراتژی اصلاح طلبان دینی خلاصه شود، کافی نیست. گیرم که تغییر اوضاع حتی تا همان اندازه ای که اصلاح طلبان به آن باور دارند نیز گام مهمی در گشایش فضای سیاسی کنونی خواهد داشت و باید از آن استقبال کرد.

تا آن جا که به این جنبش مربوط است نداشتن ایدئولوژی و مدل های سازماندهی و رهبری کلاسیک البته از نقاط قوت این جنبش است، اما هیچ جنبش دمکراتیکی بدون شفاف سازی، فرهنگ سازی، نهاد سازی و ایجاد رهبری به سرانجام نمی رسد. "جنبش سبز" گرچه در عمل چند صدایی و به واقع جنبشی رنگین کمان است (که من از آغاز بر آن پافشاری کرده ام)، اما تلاش برخی از اصلاح طلبان دینی برای محدود ساختن آن در چهار چوب برداشت های خود، خطر انحصار طلبی در این جنبش را افزایش می دهد. امری که به قدرت و همبستگی عمومی آن لطمه میزند. به همان گونه نیز تلاش برای انکار نقش اصلاح طلبان در این جنبش و یا نادیده گرفتن آنان، خطر انزوا و آسان تر نمودن سرکوب این جنبش را در پی خواهد داشت. به گمان من هم تلاش برای نادیده انگاشتن نقش اصلاح طلبان دینی در این جنبش خیال بافی کودکانه است و هم تلاش برای حذف صدای نیروهای لائیک و سکولار که از زمینه گسترده ای در بدنه این جنبش برخوردار اند، به وحدت آن آسیب می رساند. اجازه بدهید صریحتر بگویم: من شخصاً هم دنباله روی سکولارها از اصلاح طلبان دینی را به ضرر تعمیق این جنبش میدانم و هم جایگزینی رقابت سالم با ستیزه جویی نیروهای سکولار و اصلاح طلبان دینی با یکدیگر را به سود قدرتمند تر شدن این جنبش نمی یابم.

طبیعتاً در هر ارزیابی از جنبش سبز و کم و کیف آن، افراد خود را فرا افکنی می کنند. "جنبش سبز" را میتوان همچون پاسخی به نیاز به تحول رفرماسیون دینی در کشوری اسلامی که در آن بنیادگرایان حکومت میکنند نگریست. روندی که بی تردید برای دمکراتیزه کردن نه تنها ایران بلکه کل منطقه بسیار مثبت است. هواداران چنین اندیشه ای بیشتر مایلند بر روند اصلاحات در چهارچوب نظام تاکید کنند و شعارهای ساختار شکنانه را نه تنها به لحاظ سیاسی بلکه از منظر فلسفی نیز با مصالح خود ناهمخوان می بینند.

گروهی دیگر ضمن تاکید بر زمینه های پیشین جنبش سبز آن را جنبش "رای من کجا است" می خوانند که در رویارویی با دولت کودتا و ولی فقیه حامی آن شکل گرفته است. با این همه این گروه مطالبات این جنبش را تا سرحد برداشت های اصلاح طلبان دینی کاهش نمیدهند. در این دیدگاه جنبش "رای من کجا است" نشانگر رشد خود آگاهی تک تک مردمی است که بیش از هر زمان دیگری به خود نه به مثابه "توده" بی شکل، بلکه همچون شهروندی می نگرند که از حقوق شهروندی خود و از جمله حق انتخاب و برابری حقوقی فارغ از هر نوع تبعیض دفاع میکنند. از این منظر این جنبش گرچه با اعتراض به کودتای انتخاباتی آغاز شده است، در اساس جنبش حق شهروندی و ضد تبعیض است که تکیه بر حقوق بشر و انتخابات آزاد و رفراندوم از اهداف پایه ای آن است. به عبارت روشنتر دفاع از "جمهوریت" نظام که اصلاح طلبان بر آن پافشاری می کنند، بدون تغییرات ساختاری در قانون اساسی و برچیدن ارگان های غیر انتخابی که شرط تامین حقوق شهروندی است نه به رفع تبعیض و تامین حق رای برابر شهروندان منجر خواهد شد و نه به استقرار دموکراسی در کشور.

گروه سوم بر تاثیر روند جهانی شدن بر کشور، تجربه ۳ دهه استبداد دینی و سرخوردگی عمومی از انقلاب اسلامی و دگردیسی در روح و روان ملتی که تب مدرنیته و سکولاریسم و دموکراسی به ویژه نسل جوان آن را فرا گرفته است تاکید میکنند و آن را زمینه ساز اصلی چنین جنبشی میدانند. هم از این رو است که این گروه بر جدایی دین از دولت برای دسترسی به دموکراسی و رفع تبعیض تاکید ویژه ای دارند. از این منظر حتی شکل گیری و تحول در اصلاح طلبان دینی خود ناشی از فشار سکولاریسم است که (علاوه بر تجربه روزمره مردم، نتایج روند جهانی شدن و پیامدهای انقلاب اسلامی و ۳ دهه استبداد دینی در کشور)، نیروهای لائیک نیز در گسترش آن نقش موثری داشته اند. بی دلیل نیست که بسیاری از طرفداران این منظر و از جمله نیروهای سکولار ولایتیک نسبت به شعار "ساختارشکنانه" "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" که بیش از همه بر حفظ یکپارچگی کشور، جمهوریت و سکولاریسم دلالت دارد نظری مثبت دارند. به گمان من هر سه منظر به گوشه هایی از حقیقت این جنبش پرداخته اند، با این همه خلاصه کردن دینامیسم این حرکت به برداشت نخست نوعی تقلیل گرایی در فهم تحولات جامعه ای است که در تمایز از کل منطقه نه تنها به بنیادگرایی اسلامی رغبتی نشان نمی دهد بلکه تب سکولاریسم آن را فرا گرفته است.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می

بینید؟

این که آقایان موسوی، کروبی و دیگر اصلاح طلبان دینی و نیروهای جمهوری خواه و دیگر سکولارهای جنبش سبز با انتشار بیانیه های گوناگون به راه کارهای خود پرداخته اند، گامی در بلوغ این جنبش و فاصله گیری از اکسیونیزم و پراگماتیسم حاکم بر آن است. به ویژه فاصله گرفتن از برداشتی که این جنبش را تنها در خیابان جستجو میکند بسیار ضروری است. اما باید تاکید کرد جلوگیری از حضور مردم در خیابان می تواند در دراز مدت به ضد خود بدل شده و روند مشارکت عمومی را کمرنگ ساخته و از نیروی این جنبش بکاهد. از ۲۲ بهمن به این سو ما شاهد برجسته تر شدن نقش سیاست گذاری در این جنبش هستیم که بسیار مثبت است. دامن زدن به بحث های نظری و گفتمان سازی برای پیشرفت این جنبش بسیار کلیدی است. اما هنوز برای من روشن نیست که دست اندرکاران فعال این جنبش تا چه حد اهمیت نهاد سازی را دریافته اند. به نظرم از ۲۲ بهمن به این سو شاهد حضور تدریجی گسترده تر و آگاهانه تر زنان و گروه های قومی در این جنبش هستیم که مطالبات خود را طرح می کنند. برای نمونه ۸ مارس فرصتی ایجاد کرد که زنان کلام زنورانه را بیش از پیش با جنبش جاری گره بزنند. یا در روز جهانی زبان مادری شاهد حضور قدرتمند تر گروه های اتنیکی بودیم که ضمن همراهی با این جنبش مطالبات خود را عنوان کردند. بیانیه جمهوری خواهان دمکرات و لائیک که در فوریه ۲۰۱۰ منتشر شد نیز نشان داد حتی دادیکال ترین نیروهای لائیک نیز خود را بیش از هر زمان دیگری با این جنبش همراه ساخته اند. ضمن آن که بر ضرورت گسترش گفتمان سکولاریسم در این جنبش پا فشاری میکنند.

به گمانم اگرچهارشنبه سوری فرصتی برای یک قدرت نمایی ملی است، اول ماه مه نیز فرصتی برای قدرت نمایی جنبش کارگری در همراهی با این جنبش و تعمیق خواست های آن است. واقعیت آن است که مردم در روح و روان خود خانه تکانی جدی کرده اند و منتظر فرصت های بعدی برای پیشروی اند. دولت کودتا و رهبران بنیاد گرا نیز از هم اکنون شکست خورده اند. نه تنها گسترش رویارویی با مردم به کابوس شبانه روزی این حکومت بدل شده است، بلکه فشار بین المللی نیز با ماجراجویی های هسته ای دولت احمدی نژاد و هواداران آن افزایش خواهد یافت. برآستی برای رژیم که در دل انبوه این مشکلات مسئله بحران جایگزینی رهبری نیز (در صورت مرگ رهبر ویا از کار افتادن ایشان) به یکی از دغدغه های جدی آن بدل شده است، چه آینده ای روشنی می توان پیش بینی کرد؟ می بایست به جای صرفا شمارش تعداد

تظاهرات خیابانی و یا تعداد شرکت کننده گان در آن، به طور جدی به آمادگی سیاسی در برابر این سناریو که چندان هم دور از ذهن نیست اندیشید.

راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

گسترش مانورهای سیاسی توسط چهره های شاخص این جنبش، توسعه گفتمان های دموکراتیک، مسالمت جویانه و پلورالیستی توسط روشنفکران و به ویژه گسترش نهاد سازی توسط فعالان اجتماعی، ایجاد رسانه های گسترده و دامن زدن به جنگ روانی و تبلیغاتی (که اعتماد به نفس این جنبش و مخالفان حکومت را افزایش میدهد) و افزایش فعالیت های دیپلماتیک در خارج از کشور برای فشار به دولت کودتا و رهبران نظام بخشی از این راه کارها می باشند. در عین حال من بر حفظ چند صدایی بودن این جنبش و مقابله با هر گونه انحصار طلبی تاکید دارم. می دانیم که دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. در عین حال پذیرش خصلت رنگارنگ این جنبش از منظر باور به ارزش های دموکراتیک حیاتی است. در این جنبش از اصلاح طلبان دینی گرفته تا جمهوری خواهان، مشروطه خواهان، گروه های چپ و احزاب قومی شرکت دارند. هنوز بر من روشن نیست پی ریزی عملی راه کاری که هم گسترده ترین اتحاد و همکاری را تامین نماید و هم روند این جنبش را از مسیری دموکراتیک خارج نسازد و دستخوش ماجراجویی های نیروهای افراطی و واپس گرا نکند، چگونه میسر است. آیا تلاش برای برگزاری یک انتخابات آزاد می تواند مرکز ثقل یک وفاق ملی برای گذر به دموکراسی در ایران باشد؟ این شعار از بیشترین زمینه اجتماعی برخوردار است و مهمترین حلقه همکاری و اتحادهای فراگیر است. اگر چنین برداشتی درست باشد بنا براین دیر یا زود ما نیازمند ایجاد رهبری جمعی برای مهیا کردن زمینه تحقق چنین خواستی خواهیم بود. در مورد برخی از راه کارها در بخش های پیشین سخن گفته ام، اما مایلم در این زمینه با مکث بیشتری عمل کنم و بیشتر از جنبش بیاموزم تا بخواهم به آن "رهنمود" دهم. فراموش نکنید که ما از نسلی سربر آورده ایم که به آموختن از جنبش های اجتماعی و کشف ظرفیت های آن کمتر توجه داشته و بیشتر به فکر "رهبری" آن بوده است. این که در این زمینه چه دست آوردی داشته ایم تاریخ داور مناسبی برای سنجیدن کارنامه ما است. اما اجازه دهید تاکید کنم نقش جوانان در این جنبش چنان چشمگیر است که به نظر می آید آن ها در عمل راه کارهای فروتنانه تر اما دموکراتیک تر و عملی تری را در پیش گرفته اند و نسل ما را در همه جا به دنبال خود روان ساخته

اند. بنا بر این "رهنمود" دیگر من این است که از جوانان بیشتر بیاموزیم و یا دست کم سد راه آن ها نشویم!

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

اگر بستر این همکاری ها مداخله آگاهانه تر و هماهنگ تر نیروهای جمهوری خواه، سکولار و دمکراتیک در جنبش همگانی موجود باشد، می تواند امید و اعتماد به نفس مردم را افزایش داده و با تقویت صدای سوم و خواست جدایی دین از دولت که شرط برقراری دمکراسی است یاری رساند و مانع از آن گردد که خصلت رنگین کمان این جنبش محو شود. مسئله اینجا است که ما از یکسو با مشروطه خواهانی روبروئیم که خود را در سکولاریزه کردن این جنبش به ما نزدیک تر می یابند. از سوی دیگر با اصلاح طلبانی روبروئیم که در زمینه تاکید بر "جمهوریت نظام" خود را به ما با نزدیک می یابند. و هم با چپ گرایانی که علاوه بر سکولاریسم در زمینه طرح شعار عدالت اجتماعی با جمهوری خواهان نزدیکی بیشتری دارند. اگر جمهوری خواهان سکولار و دمکرات نیروی خود را هماهنگ کنند از این پتانسیل برخوردار خواهند بود که در صورت لزوم با هر سه نیرو تعامل و همکاری کنند بی آن که در آن ذوب شوند. پرسش این جا است که شرایط سیاسی موجود کدامیک از این همکاری ها را از زمینه عینی تر و موثر تری برخوردار ساخته است؟ همان طور که پیشتر گفته ام دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. به نظر من ما به سادگی نخواهیم توانست بر سر جدایی دین از دولت با اصلاح طلبان دینی و بر سر جمهوری با مشروطه خواهان و بر سر دمکراسی با نیروهای طرفدار رژیم های ایدئولوژیک به توافق برسیم. از این رو شاید در کنار تلاش برای همگرایی نیروهای جمهوری خواه سکولار و دمکراتیک و یا بررسی همکاری های مقطعی با این و آن بایستی به راه حلی اساسی تر برای همکاری های گسترده بیاوریم که در آن خواست انتخابات آزاد و یا رفراendum بتواند مبنای فراگیرتری برای تحول مسالمت آمیز و عبور از عصر بنیادگرایی اسلامی در ایران برای تحقق حقوق بشر و دمکراسی در ایران باشد!

به نقل از اخبار روز ۱۰ مارس ۲۰۱۰

بیانیه تشکل های مستقل جنبش کارگری

در مورد حداقل دستمزد ها در سال ۸۹

شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۸۸ - ۱۳ مارس ۲۰۱۰

بحث تعیین حداقل دستمزد کارگران همه ساله ، در اسفند ماه مطرح می شود و توجه بخش وسیعی از کارگران را به خود جلب می نماید. اما سوال اساسی در این میان این است که به راستی چه کسانی حق دارند برای دستمزد کارگران که ارتباط تنگاتنگی با زندگی و معیشت آنان دارد تصمیم بگیرند و حد و اندازه آن را تعیین کنند؟ کسانی که هیچ ربطی به زندگی و مسائل کارگران ندارند ؟ یا کارگران، که خود کار می کنند و همه ثروت های مادی و معنوی جامعه و نعمت های بشری را تولید می نمایند؟

کارگران با فروش نیروی کار و ایجاد خدمت در جامعه، ثروت و رفاه ایجاد می کنند، اما خود از آن بی بهره اند. درچنین جوامعی (جوامع سرمایه داری) کارگران کار می کنند، اما سرمایه داران از آن سود می برند و در ازای رنج و مشقت دائمی و روز افزون طبقه ی کارگر، سرمایه داران، روز به روز فربه و فربه تر می شوند و بر سود و سرمایه خویش می افزایند. و این البته ممکن نمی شود مگر از طریق بهره کشی و استثمار هرچه وحشیانه تر و بی رحمانه تر طبقه کارگر و تحمیل دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر به این طبقه؛ تا آنجا که کارگران حتی از حداقل های یک زندگی انسانی و شرافتمندانه نیز برخوردار نیستند و به قول معروف «به شام شب شان محتاج» هستند. این دستمزد ها را چه کسانی تعیین می کنند؟

در ایران شورای عالی دستمزد که در واقع شورای تصمیم گیری برای استثمار هر چه بیشتر کارگران است در مورد حداقل دستمزد کارگران تصمیم می گیرد و آن را تعیین می نماید. این شورا مرکب است از به اصطلاح «سه جانب» اجتماعی، یعنی:

— نمایندگان دولت که خود یک سرمایه دار عمده محسوب میشود و تا آنجا که ممکن است خواست ها و مطالبات کارگران را با تهدید و اخراج و دستگیری و زندان و شلاق و . . . پاسخ می دهد و سرکوب می کند. و در هر جا و هر مرحله با توان تمام از منافع کارفرماها و سرمایه دارن پشتیبانی میکند.

— نمایندگان کارفرمایان، که تا سر حد توان می کوشند دستمزد های

کمتری به کارگران پرداخت شود تا خود به سود های بیشتری دست یابند.

— و به اصطلاح نمایندگان کارگران — که از جانب خانه کارگر و کانون عالی شورا های اسلامی کار تعیین میشوند که تشکل های ضد کارگری و وابسته به سرمایه هستند — و در تحمیل حداقل دستمزد، چندین برابر زیر خط فقر، به سرمایه داران — اعم از بخش های دولتی و خصوصی — یاری می رسانند.

سه گروهی که در این شورا برای تعیین دستمزد کارگران گرد هم می آیند هیچ کدام مدافع منافع و یا هم منفعت با کارگران نیستند. حتی اگر به جای نماینده خانه کارگر و شورای اسلامی کار، نماینده ای به انتخاب کارگران در این شورا حضور داشته باشد، باز هم کاری از دست او بر نمی آید. چرا که دو رای نمایندگان دولت و کارفرمایان، به يك رای این نماینده می چربد. بنابراین باید صراحتاً گفت که این شیوه ی تعیین دستمزد — " سه جانبه گرایی " — روشی است که همواره به ضرر کارگران تمام شده و تماماً در خدمت سرمایه داران و کارفرمایان خواهد بود.

ببینیم که «شورای عالی کار» در شرایط حاضر چگونه حد اقل دستمزد کارگران را محاسبه می کند و کارگران چه باید بکنند؟

به کارگران گفته می شود که حد اقل دستمزد را همه ساله بر اساس نرخ تورم، افزایش میدهند. اول اینکه هیچ گاه نرخ واقعی تورم از طریق ارگان ها و نهاد های وابسته به سرمایه (بانک مرکزی و یا مرکز آمار جمهوری اسلامی) اعلام نمی شود. در ثانی به فرض اعلام نرخ واقعی تورم، باز هم تنها بخش کوچکی از حاصل کار و دسترنج کارگران به آنان پرداخت میشود. اما در همین روش استثمارگران^۱ افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم نیز، تقلب ها و ریاکاری های عدیده ای صورت می گیرد که تنها به عنوان نمونه می توان به برخی از آن ها اشاره نمود . از جمله اینکه : به عنوان مثال برای محاسبه^۲ نرخ تورم ، به جای در نظر گرفتن کالاهای اساسی و مورد نیاز کارگران و توده های مردم ، کالاهایی با درجه^۳ اهمیت کمتر را نیز در محاسبه^۴ دخیل می کنند (360 نوع کالا !) تا حتی المقدور نرخ تورم را پایین بیاورند. و اگر نرخ تورم به طور واقعی 40 درصد باشد، نمایندگان سرمایه، آن را 25 درصد اعلام میکنند و بر این اساس (مقدار 25 درصد) شورای عالی کار ، دستمزد را افزایش می دهد. حتی گاهی تورم را 29 درصد اعلام میکنند اما فقط 20 درصد به دستمزد کارگران می افزایند (مانند اسفند سال 87). گاهی هم به جای اعلام تورم واقعی اعلام می کنند که تورم به نسبت سال قبل (30 درصد) کاهش یافته است و مثلاً به 15درصد رسیده است (مثل اقدام آنان در اسفند ماه 88) تا

موفق شوند دستمزد را تنها به اندازه ي بسیار کمتر از مقدار واقعي تورم افزایش دهند تا بدین ترتیب به تحمیل حداقل دستمزد به کارگران و کسب حداکثر سود به نفع سرمایه داران نایل گردند و آن را برای طبقه سرمایه دار — اعم از دولتي و خصوصي — متحقق کنند. گاهی اوقات هم بحران های سرمایه داری را بهانه میکنند تا معضلات و درد و رنج آن را متوجه کارگران کنند و با انواع و اقسام بهانه ها و ترفند ها، مثل «خصوصي سازي» و «نوسازي» کارخانه ها و شرکت ها و تعدیل نیرو جهت بهره وري در کار (بخوان استثماری هر چه بیرحمانه تر و وحشیانه تر کارگران) و تهدید و اجرای اخراج و بیکارسازی و . . . دستمزد ها را کاهش می دهند و میزان سود خود را بالا و بالا تر می برند. چرا که برای طبقه سرمایه دار انچیزی که اهمیت دارد همانا انباشت و سود بیشتر و بیشتر است، نه وضعیت زندگی کارگران و مشقات و رنج و تعب آنان.

همه ي اینها البته به خاطر این است که دستمزد کمتری به کارگران تعلق گیرد و سود بیشتری نصیب سرمایه داران شود. بنا براین انتظار دستمزدی متناسب با یک زندگی متعارف حتا، از سرمایه داری و شوراي عالی کار (بخوان شوراي عالی سرمایه) داشتن به واقع انتظاري بیهوده و عبث خواهد بود.

لذا ما کارگران باید بدانیم جز با اتکا به آگاهی، اتحاد و تشکل های مستقل و کارگري خودمان راهي برای رسیدن به حقوق، خواست ها و مطالباتمان در هم — عرصه ها وجود ندارد.

طبقه کارگر، همه ي ثروت و رفاه بشري را تولید می کند، اما از آن ها بی نصیب است. پس باید در تلاش و مبارزه خود به سمتی برود که اساس این مناسبات و سیستم استثمارگرانه را بر هم بزنند. و در اصل دستمزد باید بر اساس ثروتي که آنان تولید می کنند محاسبه شود و نه فقط به عنوان بخشی بسیار اندك، از ارزش کاری که او مصرف میکند.

بنا بر این تشکل های امضا کنند — ذیل اعلام میکنند که:

1 — شوراي عالی دستمزد بر اساس ماهیت اش و همینطور بنا به سابقه و عملکرد تا کنوني اش صرفا شوراي عالی تشدید استثمار کارگران و حمایت عالی از منافع سرمایه داران بوده و هست.

2 — تعیین دستمزد کارگران باید بر اساس نیازهاي لازم برای حداقل های يك زندگی مرفه و انساني توسط نمایندگان واقعي کارگران و از سوي تشکل های مستقل کارگري انجام گیرد.

3 — حتا رقم رسمي و دولتي اعلام شده از سوي ارگانهای وابسته به حاکمیت سرمایه، برای خط فقر، مبلغ 900 هزار تومان درآمد در ماه برآورد و اعلام شده است. لذا اعلام حداقل دستمزد کمتر از 900 هزار

تومان در سال 89، به منزلۀ محکوم کردن کارگران به يك زندگي فلاکت بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهاد هاي حاکمیت سرمایه به صورت آشکار و رسمي مي باشد. و در این صورت کارگران حق خود میدانند که به هرگونه دستمزد زیر خط فقر، عکس العمل مناسب و متحدي نشان دهند.

18 اسفند 88

- هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزیینات ساختمان
- کارگران فلزکار مکانیک
- شوراي همکاري تشکل ها و فعالين کارگري:
- کمیته هماهنگي براي کمک به ايجاد تشکل هاي کارگري
- کمیته پیگیری ايجاد تشکل هاي ازاد کارگري
- جمع شورايي فعالين کارگري

مصاحبه با نوام چامسکی در باره جدائی دین از دولت در اسلام و آنارشیزم

پنجشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۸ - ۱۱ مارس ۲۰۱۰

Noam Chomsky

ZNet Deutschland

مصاحبه گر : Luay Radhan

برگردان ناهید جعفرپور

پرسش: آیا ایالات متحده آمریکا کشوری سکولار است؟

پاسخ: به نحوی یک مخلوطی عجیب غریب و غیر عادی است. ظاهراً کشوری سکولار است. اما در واقعیت مجموعه تاریخ آمریکا تحت تاثیر پروویدنسیالیسم قرار دارد. از این ایده که خدا طرحی برای جهان دارد و ما این طرح را به اجرا در می آوریم. این ایده از انگلستان می آید. کشوری که جامعه اش تحت تاثیر ایده تسلط خدا بر جهان بود.

استعمارگران در حقیقت افراط گرایان مذهبی بودند. آنها می خواستند ساکنین بومی را به دین مسیحیت وارد نمایند. اگر شما روی مهر بزرگ: Massachusetts Bay Colony

را نگاه کنید - فکر می کنم در سال 1630 بنیانگذاری شده - یک سرخپوست دیده می شود که تیر کمانش طرف پائین را نشان می دهد که این نشانه ای از صلح است. از دهان این سرخپوست لوله کاغذی بیرون آمده است که روی آن نوشته شده است "به اینجا بیایید و ما را یاری رسانید". معنی اش این است که سرخپوستان به استعمارگران بشر دوست التماس می کردند که آنها بیایند و سرخپوستان را در مقابل کفر نجات دهند.

زمانی که استعمارگران و جانشینانشان سرخپوستان را از بین بردند، چیزی که آنها طبیعتاً انجام دادند - این مسئله بعنوان حرکتی انساندوستانه توجیح گردید. آنها خود را جرمن می دانستند. توماس جفرسون و تمامی دیگران هم به این مسئله اعتقاد داشتند. در جنگل های آلمان نژادی خالص از قفقاز که خود را جرمن اصل می دانست وجود داشت. برخی از آنها به جنوب مهاجرت نمودند و بجای اینکه مردم آنجا را از بین ببرند با آنها مخلوط شدند. آنها اصالت جرمنی خویش را از دست دادند. از این روی کشور های حاشیه دریای مدیترانه نژاد مختلط دارند. اما نژاد خالص جرمن به غرب مهاجرت نمود و به انگلستان رفت. آنها اصالت جرمنی خویش را حفظ نمودند. آنها بجای اینکه با مردم آنجا ازدواج کنند آنها را قتل عام نمودند. سپس به آمریکا آمدند و طبیعتاً در آمریکا هم می بایست مردم بومی را از بین ببرند. به خاطر دلائل انسان دوستانه: تنها این چنین می توان به یک نژاد "اصیل و خالص" رسید. در آلمان این مسئله آشناست - این طور هم هست - در انگلستان این مسئله عمیقاً پذیرفته و احساس شد و هدف اصلی استعمار آمریکائی شد. شما خود بقیه داستان را می شناسید. به این خاطر لزومی ندارد که من تعریف کنم. این مسئله تا قرن بیستم ادامه داشت. به واقع هنوز هم وجود دارد. منظور مخلوطی از تفکرات نژادی و تفکرات مذهبی "انسانهای برگزیده خدا" است. بنابراین ما خواسته های خدا را اجرا می کنیم و انسان دوستیم و غیره... این مسئله ریشه عمیق در فرهنگ آمریکا دارد.

بنابراین (سیستم سیاسی) از سوئی ظاهراً سکولار است و از سوی دیگر در عمل طور دیگریست. چون سیاست از فرهنگ جدا نیست. این مسئله تا جرج دبلیو بوش ادامه دارد. زمانی که او در حال طرح ریزی جنگ بر علیه عراق بود، با شیراک رئیس جمهور فرانسه ملاقات نمود تا وی را قانع کند در این جنگ شرکت نماید. در آنجا داستانی اتفاق افتاد که من آنرا علنی نکردم چون آنرا باور نکردم. اما در این فاصله این

داستان در بیوگرافی شیراک تأیید شده. آنطور که پیداست وی شروع کرد با شیراک در باره بخشی عجیب غریب از کتاب انجیل که کسی واقعا آن را نمی فهمد صحبت کردن. موضوع این بخش این است که گوگ و ماگوگ از شمال آمدند و در آنجا بر سر خوبی و بدی جنگی سرنوشت ساز نمودند و الا آخر.

در ایده های مسیحی پروتستان افراطگرا رفتن روح به آسمان نقش بزرگی بازی می کند و الا آخر

اما بوش مثل ریگان به این مسئله آنچنان اعتقادی نداشت. وی این مسئله را می خواست به شیراک توضیح بدهد و شیراک نمی دانست که او در واقع در باره چی صحبت می کند. شیراک از آدم های کاخ الیزه سؤال نمود که منظور این دیوانه چیست. آنها هم نمی دانستند. از این رو آنها از یک تئولوگ بلژیکی سؤال نمودند و او هم مطلبی کوتاه در این باره نوشت. که من هم این مطلب را دریافت کردم و همانطور که گفتم این مسئله را باور نکردم اما او در این مطلب برای فرانسوی ها توضیح داده بود که مفهوم بخش گوگ/ماگوگ در انجیر چه بوده است. این مسئله درست کمی قبل از جنگ عراق بود. ریگان هم زمانی که کنترل مناسباتش را از دست می داد، دست به چنین کارهایی می زد. بله این وجود دارد.

و طبیعتا حزب جمهوری خواهان (در گذشته حزبی سیاسی بود) و امروز چیز دیگریست. این در تاریخ آمریکا چیز جدیدی است که پایگاهی هم دارد و بخش بزرگی از پایگاهش مسیحی (پروتستان) افراطی هستند و به هیچ وجه گروه کوچکی هم نیستند. این جا کشوری است که نصف مردمش باور دارند که جهان در 10000 سال قبل خلق شده است و 85% آمریکائی ها به معجزه اعتقاد دارند و غیره... در طول تاریخ آمریکا همواره مذهب مرتبا تجدید حیات شده است. بنابراین آمریکا ظاهرا و در شکل جامعه ای سکولار است. مسئله ای که بی مفهوم هم نیست. زیرا که مثلا در اینجا بر خلاف انگلستان کلیسای دولتی وجود ندارد. اما همین جامعه سکولار از عمقی مذهبی و راسیستی برخوردار است. خیلی مشکل است توضیح دادن این مسئله. این تنها بیانی بود که میشد کرد زیرا که بسیار پیچیده است.

آیا اسرائیل کشوری سکولار است یا اینکه کشوری یهودی است؟ اینجا هم همینطور. ظاهرا هر دوی این هاست. اسرائیل قانون اساسی ندارد. بلکه دارای قوانینی پایه ای است که بجای قانون اساسی کار می کند و دادگاه ها تصمیم گرفتند که مسئله زیر بخشی از این قوانین پایه ای باشد - اینکه اسرائیل کشور خودمختار مردم یهودی است حال چه یهودیان در اسرائیل و چه در خارج از اسرائیل. یعنی کشور خود مختار من و نه کشور خود مختار مردم بومی اش. "یهودی"

حتما به مفهوم "مذهبی" نیست.

به واقع بنیان گزاران اسرائیل کنونی سکولار بودند. این هم تغییر کرد درست مثل همه جهان که تغییر کرد. بخصوص از سال 1967 برای مثال به هلوکاست توجه می کنیم. در آمریکا هر شهر کوچکی یک موزه هلوکاست دارد و دانشگاه ها خود را با این تم مشغول می کنند. هلوکاست در تاریخ آمریکا تم بزرگی است. البته در ابتدا از سال 1967. قبل از 1967 هیچ چیزی وجود نداشت. کسی نمی خواهد در باره آن صحبت کند اما درست بعد از جنگ جهانی دوم یهودی های بسیاری بودند که هنوز در مقرهای آدم سوزی بودند. 1 آنها به اطاق های گاز پرتاب نشده بودند اما زیر سلطه نازی ها همانقدر به آنها سخت می گذشت. آنها به آمریکا نرفتند. البته همه در اروپا بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم اگر از این شانس برخوردار می شدند به آمریکا می رفتند. بخصوص یهودی های مقرهای آدم سوزی. اما آنها نیامدند. جامعه یهودی/آمریکائی آنها را نمی خواست و جامعه آمریکائی آنچنان ضد یهود بود که به هیچ وجه در این باره نمی خواست فکر کند. احتمالا بیشتر نازی های لیتوانی با استفاده از قانون مهاجرت توانستند به آمریکا مهاجرت نمایند تا یهودی های مقرهای آدم سوزی.

یهودی های آمریکائی می خواستند که یهودی های اروپائی به فلسطین بروند.

از این جاست که رومان هائی چون "اکسودوز" اثر لئون اوریس نوشته شدند. رومان هائی که اشک همه را بخاطر بریتانیائی های شروری که یهودی ها را به فلسطین راه نمی دادند در می آورند. اما واقعا با جامعه یهودیان شروری که نمی خواستند آنها را به آمریکا راه بدهند چه میشود؟ در این باره هیچ رمانی وجود ندارد. قبل از 1967 هیچ کسی نمی خواست در باره هلوکاست صحبت کند. اما بعد از 1967 به ناگهان علاقه بسیار زیادی به هلوکاست پیدا شد.

این تم به عنوان خصوصیت پایه ای زندگی آمریکائی و اسرائیلی شد. از آن زمان افراط گرایی مذهبی در اسرائیل رشد نمود. بخصوص در جنبش شهرک نشینان که بر جامعه و سیاست اسرائیل تاثیر بسیار دارد. بهترین کتاب در این مورد توسط ادیت سرتال مورخ و آکی وا الدر ژورنالیست نوشته شده است با نام "لوردس آف د لند". موضوع بر سر جنبش شهرک نشینان و موضع آنهاست. اینکه آنها به واقع رهبران و آقایان کشور شده اند. این مسئله بخصوص در رابطه با ارتش بسیار مهم است. مجموعه افسران (افسران ارشد، ژنرال ها)، چتربازان نیروی هوایی و نیروهای ویژه نظامی همه سابقا از جنبش کیبوز آمده اند. جنبشی که سکولار بود و حتی زمانی سوسیالیستی. بچه های کیبوز

سال های 1950 می خواستند چتر باز نیروی هوایی و یا خلبان جنگنده ها بشوند. حالا افسران نظامی هرچه بیشتر از ناسیونالیست های مذهبی اند که بیشتر از رابی ها شنوایی دارند تا از دولت اسرائیل. از چندین سال پیش متفکرین سکولار اسرائیلی در باره مناسبات میان دولت و مذهب ابراز نگرانی می کنند. اصلا بعید نیست که روزی حکومتی نظامی از مذهب الهام گرفته سر کار آید. حکومت نظامی ای که پایگاهش در جنبش شهرک نشینان است. هیچکسی نمی داند که چه اتفاقی می افتاد اگر که دولت توافقات بسیار گسترده بین المللی را در باره راه حل دو دولت مورد قبول قرار می داد.

این به چه معنی بود: برگشت ارتش از مناطق اشغالی. در اینجا یک مانع وجود دارد: آمریکائی ها این را قبول نمی کردند. اما اگر زمانی هم قبول می کردند و به دین صورت بر سر این موضوع در جبهه تمام جهان قرار می گرفتند، اسرائیل در برابر یک تصمیم قرار می گرفت: بدیچی است که نمی توان بر ضد آمریکا موضع گرفت اما مشکل این جا ست که با شهرک نشین ها چه باید کرد. ساده ترین راه این بود که ارتش را بیرون کشید و آنها را تنها گذاشت. اما این کار می توانست به یک کودتای نظامی ختم شود. هیچکس نمی داند.

بله در اینجا جامعه ای در ظاهر و در شکل سکولار وجود دارد که بر آن فشاری مذهبی ناسیونالیستی رو برشد وجود دارد که می تواند کاملا افراطی باشد. در این جامعه یشیواز که مدرسه های مذهبی یهودی هستند وجود دارند. سپس هسدی یشیواز وجود دارد که آموزش مذهبی را با خدمت در ارتش مرتبط می کند. این ها را همواره آن انسانها و بالائی هائی می گردانند که کودتای نظامی را برنامه ریزی می کنند. این امکان وجود دارد آنهم نه در آینده ای دور.

اسرائیل برای به وجود آوردن هویت ملی مشکلی اساسی دارد. انسانهایی که به آنجا می آیند کی ها هستند؟ برای مثال یهودی ها کی هستند؟ کتاب جدیدی وجود دارد که اخیرا چاپ شده است. نام این کتاب:

„The Invention of the Jewish People“ است و نویسنده آن دانشمندی اسرائیلی بنام شالوموسند است. این کتاب همین اخیرا به زبان عبری در اسرائیل علنی گردید. کتاب در فرانسه به عنوان بهترین کتاب شناخته شد. این کتاب در آمریکا علنی نمی شود و جالب اینجاست که ببینیم آیا اصولا کسی به آن اشاره ای خواهد نمود؟ نقطه نظر نویسنده – کاملا جدید هم نیست – وی خودش می نویسد که نکات اساسی بسیاری در تاریخ نگاری یهودی وجود دارد. اینکه یهودی ها اصولا مخلوطی از قفغازی ها و بربرها بوده اند. اینکه یهودیت یک مذهب

مسیونری در اولین قرن بعد از مسیحیت بوده است و حکومت پادشاهی بربر، ملکه اش به یهودیت گرویده بود.

شالومو همان منطقی را ارائه می دهد که دیگران هم داده اند اینکه ریشه یهودی های سفردیم در اسپانیای قدیم است. آنچه که به یهودی های اشکنازم ربط پیدا می کند به اعتقاد او و همچنین با توجه به مآخذ های سنتی یهودی احتمالاً آنها از پادشاهی قفغازی خزر که در قرن هشتم به یهودیت گرویدند برمی خیزند.

اینکه جزء جزء این مسئله درست است را کسی نمی داند. اما بشکلی حقیقت هم دارد. او می نویسد که در سال 1967 گفته است زمانیکه اسرائیل از دید خودش بیت المقدس را آزاد کرد، برایش آزاد ساختن بیت المقدس از سوارکاران شجاع قفغاز کافی نبود. بنابراین موضوع بر سر این است که ملت یهودی پایتخت اسبق خویش را باز پس ستاند. شاید اینطور باشد و شاید اینطور نباشد.

از این جهت اسرائیل یک استثنا نیست: این مسئله در باره آمریکا و آنجل ساکسون های شجاع و هر نام دیگری که داشته باشند هم صادق است. آنچه که "ملت" نامیده می شود می بایست هویتی را خلق کند که بشدت افسانه ای و موهوم است. آلمان مثال بسیار خوبی برای این مسئله است: زمانی که هایدگر سال های 30 را بخوانیم او می گوید "آلمان برج و باروی تمدنی است که مستقیماً از یونان می آید و می بایست از خودش در مقابل بربرهای غرب و شرق دفاع نماید". هر ملت دیگری هم که نگاه می کنیم همینطور است.

اما در اسرائیل این کاملاً جدید است و تغذیه ای است برای نگاه داشتن دولتی که یک چنین اتحاد عرفانی در آن وجود دارد. همانطوری که این مسئله توجیهی بود برای استعمارگران آمریکای شمالی تا مردم بومی را از بین ببرند، آنها هم برای این کار توجیهات مذهبی بشردوستانه داشتند. من گمان می کنم که بخشی از سمپاتی که مردم آمریکا برای اسرائیل دارند با همین مسئله در رابطه است. به گونه ای اسرائیلی ها تاریخ آمریکا را تجربه و زندگی می کنند: از بین بردن مردم بومی، متمدن شدن و با بربرها درگیر شدن. این مسئله را می توان در متولوژی آمریکائی یافت. به این صورت که قاره ای را تصرف نمود. جوامع مهاجرنشین استعماری چنین هستند. استعمارمهاجرتی بربری ترین شکل امپریالیسم است. معمولاً تصرف قلمرو ملی را "امپریالیسم" نمی نامند اما با تمامی معیار های عقلانی می توان گفت که این همان است. بعلاوه اینکه این خود بدترین نوع امپریالیست است زیرا که باید برای رسیدن به منظور مردم بومی را از بین برد. از این رو آمریکا بر خلاف اروپا جامعه ای به لحاظ نژادی یکدست است. اروپا همه مردم بومی را از بین نبرد: اروپا انسانها را

پذیرفت و آنها را با خشونت مجبور کرد تا دولت ملی را بپذیرند. همه آنها را از بین نبرد. در اینجا همه از بین برده شدند. همه این را فهمیدند و هیچکسی تلاش نکرد که این مسئله را پنهان کند زیرا که این عمل را در خدمت یک کار خوب می دانستند. بطور متوسط آمریکائی ها این عرفان اسرائیلی ها را همان چیزی می دانند که خودشان دارند و دقیقا این مسئله دلیل سمپاتی آمریکائی ها برای اسرائیلی هاست. آنها کاری را می کنند که ما می کنیم. منطق دیگر این است که صیهونیسم مسیحی جلوتر و قوی تر از صیهونیسم یهودی بوده است. صیهونیسم مسیحی بر پایه متولوژی انجیر استوار است؛ ملت برگزیده که باید به کشور مقدسی که خداوند وعده نموده است برگردند و غیره... همچنین این مسئله بطوری عمیق در فرهنگ آمریکائی نهفته است. اینها کاملا موضوعات پیچیده ای هستند. آنچیزی که به هیچ وجه در آمریکا فهمیده نمی شود این است که در جامعه آمریکائی دو گناه موروثی (گناه موروثی در رابطه با بیرون کردن آدم از بهشت است و به مفهوم این است که هر انسانی این گناه را به هنگام تولد به ارث می برد) وجود دارد یکی از بین بردن مردم بومی که عمیقا به فراموشی سپرده شده است مثلا در: „New York Review of Books“، که شاید مطرح ترین مجله روشنفکری جهان است، سه ماه پیش مقاله ای چاپ گردید. این مقاله نقد کتابی از تاریخ شناسی مشهور است. این نقد با این جمله شروع می شود که او (نویسنده نقد) ” از اینکه فهمیده است در موقع رسیدن کلومبوس و دیگر راهیان محقق تنها یک میلیون انسان میان (مناطق گرمسیری قاره) و (مناطق قطبی قاره) وجود داشته اند بسیار غافلگیر شده است“. در واقع وی در تخمینش ده ها میلیون انسان را در نظر نگرفته است. تازه آنها جوامع پیشرفته ای بودند. این خود انکار ملت کشی با تمامی قدرت است. حتی یک نفر هم به این نقد پاسخی نداد. بعد از 5 ماه ناشرین مجله یک یادداشت 5 خطی چاپ نمودند که بد تر از اولی بود. در آن آمده بود: ” آثار باستان شناسی مدرن نشان می دهند که شاید 18 میلیون انسان در شمال آمریکا و مکزیک وجود داشته اند“.

اولا اساسا قدیما موضوع بر سر آمریکای شمالی نبوده بلکه مسئله بر سر ” ساکنین مناطق گرمسیری و مناطق قطبی“ بوده است و در این مناطق شاید 100 میلیون انسان زندگی می کرده اند. دوما آنها شکارچی و کلکسیونر نبوده اند بلکه این تمدن ها بمانند اروپا پیشرفته بوده و تنها فرقیان این بوده است که اسلحه هایشان قدرت انهدامی نداشته است. در این مورد اروپا استثنائی است در غیر این صورت هیچ فرق دیگری میان آنان و اروپا وجود نداشته است. تمامی این وقایع در میان برگزیدگان روشنفکر لیبرال اتفاق افتاده است.

در رابطه با سیاهان آمریکائی این داستان وجود دارد که ما در یک جامعه پست راسیستی (فرا راسیستی) زندگی می کنیم. از این روی انسانها متحیر می شوند زمانی که راسیسم خود را نشان می دهد. پس این چه جامعه پست راسیستی است؟ به زندانیان نگاه کنیم. از زمان پرزیدنت ریگان تعداد زندانیان به حد انفجاری رسیده است. اصلا این مسئله به تبهکاری ربطی ندارد بلکه تا اندازه زیادی با نئولیبرالیسم در رابطه است. در آنجا (منظور زندانها) این "انسانهای زیادی" نگاه داشته می شوند. اکثر آنان سیاه پوست و مذکرند. جرم بسیاری از آنان مواد مخدر است چیزی که تنها یک شوخی است.

ویا به تاریخ آفریقای آمریکاها نگاه می کنیم: از حدود 30 سال پیش آنها از حداقل آزادی برخوردارند. از همان زمانیکه اولین برده ها به اینجا آمدند، در ابتدایش اینجا برده داری بود و سپس جنگ داخلی می بایست به برده داری پایانی دهد. اما این کار را نکرد. 2 در حدود 10 سال آزادی نسبی وجود داشت و بعد از آن سیستمی برقرار شد که بسیار بد تر از برده داری بود: زندگی سیاهان تبهکارانه شد. یک مرد سیاهپوست را میشد تنها بخاطر اینکه در گوشه ای از خیابان ایستاده است دستگیر نمود و یا برای اینکه بلند صحبت نموده است و چیزهای دیگر... به این صورت آنان برای کوچکترین مسئله ای دستگیر می شدند و هیچگاه از زندان بیرون نمی آمدند. زیرا که باید هزینه دادگاه و وکیل را بپردازند که مسلما قادر به پرداخت نبودند. این مسئله همچنان ادامه داشت تا جنگ جهانی دوم.

در این زمان اوضاع بسیار وخیم تر از برده داری بود. آنهم بدلائل سرمایه داری: یک برده دار صاحب یک برده است و از برده اش چون کالا استفاده می کند. باید به او برسد تا زنده بماند و کار کند. اما اگر آدم برده هایش را خیلی ساده از زندان بتواند بیرون بیاورد، به آنها به هیچ وجه رسیدگی نمی کند. از این رو برده دارها منطق شان این بود که آنها بشردوست تر از صاحبان صنایع می باشند. زیرا که صاحبان صنایع برده های خویش را فقط "اجاره" می کردند بدون اینکه به آنها رسیدگی نمایند. و این دقیقا همانی بود که از سال 1876 تا جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد.

در واقع بخش بزرگی از بستر انقلاب صنعتی آمریکائی کارگران سیاه پوست تبهکار بودند. بلکه بد تر از برده داری. در جنگ جهانی دوم کارگران به اصطلاح "آزاد" بکار گرفته شدند و بعد از جنگ جهانی دوم یک فاز شکوفائی و رشد اقتصادی به وجود آمد بطوری که مرد سیاه پوست می توانست مکانیک اتومبیل با درآمدی انسانی شود. زمانی که پیرو نئولیبرالی آغاز گشت یعنی از اواسط سال های 70 این فاز

دیگر به اتمام رسید. بخشی از سیاست نئولیبرالی سرمایه گذاری دولتی این است که تولید را مدفون کند؛ آنرا به خارج صادر نماید و یا به اقتصاد مالی تبدیل نماید. به همین خاطر کارخانه های جنرال موتور بسته می شوند و این شرکت وارد اقتصاد مالی می شود. در این فاصله یک سوم محصول ناخالص داخلی تنها از اقتصاد پولی حاصل می شود. 1970 شاید این مقدار 3% بود. نزد خدمات دهندگان مالی " گولدمن زاکس" برای کارگران متخصص جایی وجود نداشت از این رو این تعداد بیشمار " آدمهای زیادی" که تازه از دست برده داری خلاص شده بودند میبایست مجدداً به بردگی کشیده شوند. از این روی آمار زندانیان این همه بالاست. بسیار بالا تر از زندانیان اروپاست.

در بخش آموزش و غیره هم به همان اندازه نابرابری و بی عدالتی وجود دارد. در واقع این همان تاریخ برده داری به شکلی دیگر است که از همان آغاز و با وقفه های بسیار کم تکرار شده است. در واقع این دومین گناه وراثتی است که امروز هم همواره زنده است اما مورد قبول قرار نمی گیرد. این جالب است که چگونه پدیده اوباما تفسیر می شود. من همین حالا هم سیاست او را فراموش کرده ام. داشتن یک خانواده سیاه در کاخ سفید مهم است. از سوی دیگر این مسئله تأثیرات فراوان روی مردم سیاه پوست دارد. شاید به آنها کمی شهامت می دهد و از این قبیل مسائل. اما آنچه که به موقعیت های واقعی بر می گردد، تأثیراتی روی این مردم ندارد. نمی تواند تعداد زندانیان را تغییر دهد و یا بر علیه گرسنگی کاری کند یا شانس آموزش بیشتر را بالا برد. بیشتر شبیه آفریقا جنوبی است جایی که اهمیت زیاد داشت به نژادپرستی خاتمه داد. اما زمانیکه به پیامدهای واقعی نگاه می کنیم: صورت های سیاه سوار بر لیموزین و محله های فقیر نشین و حلبی آباد های بدتر از هر زمانی دیگر. در اینجا به این " پست راسیسم" می گویند. این بخشی از خودآگاهی نیست.

آنچه که در سیستم قانونی اتفاق می افتد به نحوی غیر واقعی است. درست در همین لحظه دو حزب سیاسی که بسیار هم با هم تفاوت ندارند تلاش می کنند در کنگره نشان دهند که یکی از دیگری بی تمدن تر است. آنهم به این صورت که مهاجرین بدون مدارک را از احتیاجات پزشکی محروم می سازند. عجیب است اما هردو حزب می گویند: "ما از آنها غیرمتمدن تر هستیم" و برای این بستری قانونی وجود دارد: در قانون آمریکائی بیگانگان بدون مدارک بعنوان " افراد" شناخته نمی شوند. اگر به بند 14 قانون اساسی توجه نمائیم می گوید "هیچ فردی را نمی توان از هرگونه قانونی محروم نمود". آیا دادگاه ها تصمیم گرفته اند که این بند قانون اساسی در باره مهاجرین بدون مدارک صدق نکند و طبق قانون آنها "افراد" نیستند. اگر این طور است خوب مشکل حل

است.

در همین زمان دادگاه عالی آمریکا در باره تقاضای تغییر قانونی بحث و تبادل نظر می کنند. من فکر می کنم آنها موفق خواهند شد. خواسته شده است که شرکت ها مستقیماً حق خریدن انتخابات را داشته باشند (مترجم: شاید منظور این است که رای دهندگان را بخرند؟). تا کنون غیر مستقیم این کار را می کردند. برای این هم یک پایه قانونی وجود دارد. زیرا که در قوانین آنگلوآمریکائی - شاید هم در قوانین آلمانی این را من نمی دانم - اما در قوانین آنگلوآمریکائی شرکت ها بعنوان " افراد" شناخته می شوند. 3 یعنی اینکه از حقوق افراد برخوردارند و حقوق آنها از حقوق افراد از گوشت و خون فراتر می رود. چیزی که در قرار دادهای تجارتي خود را نشان می دهد و غیره... بنابراین از یک سو ما باید از حقوق شرکت ها محافظت کنیم چون آنها همان از حقوق افراد برخوردارند و از سوی دیگر باید از دادن حق استفاده از احتیاجات و پوشش های پزشکی برای بیگانگان بدون مدارک (حق اقامت، پاسپورت وغیره...) که بخش بزرگی از اقتصاد بر آنها تکیه دارد خودداری نمائیم زیرا که آنها " افراد" نیستند. هر دو این داستان ها در کنار هم و همزمان اجرا می شوند و در یک صفحه روزنامه درج می شوند و هیچکس متوجه آن نمی شود. اینها بخش های جدا ناپذیر فرهنگ اخلاقی و روشنفکری است. درست به مانند دو گناه موروثی: راسیسم و پروویدنسیالیسم .

با این حال ظاهراً جامعه، جامعه سکولار است و این بی اهمیت هم نیست. در واقع این سئوالی است که بسختی می توان پاسخ داد. اگر مادری فرزندی در حال مرگ دارد و می خواهد باور داشته باشد که فرزندش را در آسمان خواهد دید در این صورت به کسی ربطی ندارد و هیچکسی این حق را ندارد برایش در باره مدرک و منطق و علم و غیره سخنرانی کند. از سوی دیگر اگر این مسئله با تصمیمات سیاسی در رابطه باشد، برای مثال اگر جرج دبلیو خواهد از افراطی ترین فئاتیسم پروتستانی حرکت کند تا بدینوسیله جنگ عراق را راه بیاندازد در این صورت این مسئله بسیار مهم خواهد بود. آنارشیست ها چگونه از سوئی به دولت و از سوی دیگر به مذهب نهادینه شده نگاه می کنند؟

زبان آنارشیستی معمولی است " هیچ خدائی، هیچ آقائی". آنارشیست ها دولت را سیستم فشار می دانند؛ باید از هم پاشیده شود و بجای آن اتحادیه ها و نهاد ها و کانون های محلی آزاد و داوطلبانه تشکیل شوند.

و من از این نگاه طرفداری می کنم. اما باید کمی محتاط بود: اگر در حال حاضر به ژورنال های آنارشیستی نگاه کنیم مثلاً ژورنال های

مرموزی چون " فریدوم" لندن که یکی از قدیمی ترین ژورنال هاست می بینیم که آنها با وجود اینکه همان را می گویند" ما باید از دست دولت آزاد شویم" ولی اگر به مقالات آنها نگاه کنیم: در مقاله همواره موضوع بر سر این است که برای محافظت از انسانها باید از قدرت دولتی استفاده شود. ضمانت حقوق کارگری برای مثال حق اعتصاب و دفاع از حق استفاده از احتیاجات پایه ای بهداشت و درمان همه آن چیزهایی است که باید برای آن از دولت استفاده نمود. هیچ تضادی هم در این باره وجود ندارد: دولت یک سیستم قدرتی است اما تنها قدرت و حتی بدترین آن هم نیست. استبداد کنسرن ها بسیار بدتر از دولت است. دولت حداقل تا درجه ای مشخص زیر کنترل مردم است در حالیکه استبداد کنسرن ها به هیچ کس پاسخ گو نیستند. آنها استبدادهای پاسخگو نیستند و این خود بدترین نوعش است. نمی توان آن ها را تحت تاثیر قرار داد: تنها می توان برایشان خدمت کرد و یا هر آنچه که تولید می کنند را خرید. تنها این تاثیری است که می توان روی آنها گذاشت. قاعده دولتی چیزی دیگر است که بسیار محدود است. زیرا که معمولا دیوانسالاری دولتی در اختیار و تحت کنترل سیستم کنسرن هاست. اما این تنها محدودیت است.

یک آنارشیست منطقی - در این باره من تمام مدت با دوستان آنارشیستم بحث دارم - بله یک آنارشیست منطقی می بایست از قدرت دولتی پشتیبانی کند تا بدینوسیله مردم را در مقابل سیستم های قدرتی بدتر محافظت نماید. البته این باید گذرا و موقتی باشد. ما باید تلاش کنیم از شر دولت زمانی راحت بشویم. اما ما فعلا در این جهان زندگی می کنیم و نه در جهانی که ما در کله هایمان برای آینده مجسم می کنیم. بنا براین اگر کسی بخواهد به انسانها کمک کند در این صورت باید راهنما باشد و راه را نشان دهد. بسیاری از آنارشیست ها علاقه ای به گوش کردن این مسئله ندارند.

لوی لبخند می زند: در هر حال این نظر شماست.....

چامسکی: بله من تلاش نمی کنم آنرا پنهان سازم....

سؤال: بنظر می رسد که اکثر آنارشیست ها بی خدا (آتئیست) هستند.

این با هم در تناقض است که هم آنارشیست باشی هم مذهبی؟

جواب: نه آنارشیست مذهبی سنتی دیرینه دارد. آدم هایی چون " آ یو موسته " در آمریکا آنارشیست های مذهبی هستند و آنها مردمی محترم و با شهامت می باشند. به واقع هم یک سنت آنارشیسم پروتستانی وجود دارد. به جنبش همبستگی نگاه کنید. جنبشی که در سال 1980 به وجود آمد: این خود تقریبا مسئله ای جدید در تاریخ امپریالیسم است. هیچکسی قبلا به دهکده ای که از سوی قدرت امپراطوری مورد حمله قرار گرفته بود نرفت تا به انسانها کمک کند. هزاران آمریکائی این کار

را در سال های 80 کردند.

اگر به گذشته نگاه کنیم بسیاری از آنها به کلیساهای منطقه " مید وست" و " زود وست" تعلق داشتند. بسیاری از آنان تحت تاثیر تئولوژی آزادبختی بودند که دین پروتستان کلمه به کلمه تفسیر نموده بود.

آنارشیت ها غالبا خودشان را " آتئیست" می نامند. واقعیت این است که من این کار را نمی کنم. البته بیش و کم به لحاظ دلائل منطقی این کار را نمی کنم؛ برای اینکه یک " آتئیست" باشی باید از اعتقاد به چیزی مشخص خودداری کنی. این چیز مشخص چیست؟ من نمی دانم. منظورم این است که من نمی دانم که من به چه چیزی باید اعتقاد داشته باشم و به چه چیزی اعتقاد نداشته باشم. از این رو من اصلا نمی توانم " آتئیست" باشم.

سؤال: نه تنها به خدا اعتقادی نداشت بلکه به هر چیزی دیگرهم؟
جواب: آدم باید به چیزی اعتقاد داشته باشد؛ خدا، چی هست؟ چیزی را که نمی توان تعریف کرد پس من چگونه می توانم به آن اعتقاد داشته باشم و یا نداشته باشم. برای مثال آیا باید اعتقاد داشته باشم که (خدای یونانی/ رومی) آپولو خورشید را در میان آسمان به حرکت در می آورد؟ میدانید که این هم خدائی است؟ خدای ابراهیمی و هر چیز دیگر که نامش است احتمالا چیزی است که شاید تحت نفوذ زردشتی ها در زمان مهاجرت بابلی (یهودی ها) 800 سال قبل از مسیح تکامل یافت. اما من نمی دانم خدای ابراهیمی چیست. به این جهت به آن هم نمی توانم اعتقاد داشته باشم.

سؤال: مثلا رابی یسروئیل وایس از " نتورای کارتا" که بر علیه منطق یک " دولت یهودی" هستند. یا حمید دهباشی که به دولت اسلامی اعتقاد ندارد و یا لئو تولستوی که احتمالا یک آنارشیت مسیحی بود.
جواب: من رابی یسروئیل وایس را " آنارشیت" نمی نامم. او به "دولت یهودی" اعتقادی ندارد چون مسیح هنوز نیامده است. صیهونیست ها تلاش کردند آن کاری را کنند که مسیح می بایست انجام دهد و او عمیقا یهودی ای ارتودوکس است. ارتودوکس یهودیت چیز دیگری از ارتودوکس مسیحیت است؛ بیشتر مذهبی برای زندگی عملی است. پدر بزرگ من برای مثال از اروپای شرقی آمد و عمیقا یهودی مذهبی بود. اما زمانی که من از او سؤال کردم که آیا او به خدا اعتقاد دارد احتمالا اصلا نمی دانست که من در باره چی صحبت می کنم. یک یهودی ارتودوکس بودن به این مفهوم است که روزانه کارهای مشخصی را انجام دهی. آدم با اینکه چیزهایی می گوید مثل " من به ... اعتقاد دارم" اما این مسئله نمی تواند مفهوم عمیقی در فرهنگ داشته باشد. حمید دهباشی تا آنجائی که من می دانم خیلی ساده تنها یک روشنفکر مدرن سکولار

است مثل من و یا شما. البته من این طورگمان می کنم و یا اکثر ما که اعتقاد دارند چه یک دولت اسلامی و چه یک دولت یهودی و یا دولت مسیحی نباید باشد بلکه تنها یک دولت برای شهروندان – و از همه بهتر اصلا هیچ دولتی.

آقای چامسکی از شما برای این مصاحبه بسیار تشکر می کنم.
زیر نویس ها :

1 Siehe Grodzinsky, Yosef: "In the Shadow of the Holocaust: 1 The Struggle Between Jews and Zionists in the Aftermath of World War II" (Originaltitel: chomer 'enoshi tov – "good human material"). Siehe auch <http://freud.tau.ac.il/~yosef1/>.

2 Siehe Blackmon, Douglas: "Slavery under another name". Siehe auch <http://www.slaverybyanothername.com/>.

3 Siehe Film "The Corporation" <http://www.youtube.com/watch?v=Pin8fbdGV9Y>. Siehe auch Nace, Ted: "Gangs of America" <http://www.gangsofamerica.com/read.html>. Siehe auch Chomsky-Artikel

<http://www.zcommunications.org/the-corporate-takeover-of-u-s-democracy-by-noam-chomsky>.

Providentialism is a belief that God's will is evident in all occurrences. It can further be described as a belief that the power of God (or Providence) is so complete that humans cannot equal his abilities, or fully understand his plan. Another aspect of Providentialism is the belief that God's plan is beyond the control of humans, and that sometimes this may be expressed in seemingly bad things happening to good people. It may further be understood as a belief that all that occurs is for the greater good.

Providentialism was frequently featured in discussions in European circles seeking to justify Imperialism in the 19th century, on the grounds that the suffering caused by European conquest was justified under the grounds of furthering God's [plan and spreading Christianity to distant nations.[1][2]

قطعنامه پارلمان اروپا در باره ایران — ۱۰ فوریه ۲۰۱۰ ، ۲۱ بهمن سال ۱۳۸۸

سه‌شنبه ۱۸ اسفند ۱۳۸۸ - ۹ مارس ۲۰۱۰

برگرداننده: انور میرستاری

europarse@gmail.com

- با توجه به قطعنامه پیشین خود در باره ایران،
- با توجه به بیانیه ۵ فوریه سال ۲۰۱۰ خانم کاترین آشتون، نماینده عالیرتبه اتحادیه اروپا در امور سیاست های خارجی و امنیتی اروپا، در باره اعدام های اخیر در ایران،
- با توجه به بیانیه مشترک اتحادیه اروپا و آمریکا در ۸ فوریه، مبنی بر فراخواندن حکومت ایران به رعایت وظایف خویش در زمینه های حقوق بشری،
- با توجه به بیانیه رئیس پارلمان اروپا مبنی بر یادآوری تعهدات این پارلمان در باره لغو حکم اعدام، به ویژه برای مجرمین و متخلفانی که در زمان ارتکاب جرم به سن قانونی نرسیده باشند،
- با توجه به بیانیه ی شورای اروپا در ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۲۰۰۹ در باره ایران،
- با توجه به بیانیه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰ مقام عالیرتبه در باره تشکیل پرونده های ۷ نفر از مسئولین بهایی در ایران،
- با توجه به قطعنامه های ۱۷۳۷ (در سال ۲۰۰۶)، ۱۷۴۷ (در سال ۲۰۰۷)، ۱۸۰۳ (در سال ۲۰۰۸) و ۱۸۳۵ (در سال ۲۰۰۸) شورای امنیت،
- با توجه به قطعنامه پذیرفته شده در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹ توسط شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی (AIEA) در باره کوشش های جمهوری اسلامی ایران در زمینه تضمین توافق های TNP و مقررات و مواد مبرهن همه قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل که در بندهای پیشین ذکر شده اند،
- با توجه به قرارداد بین المللی مربوط به حقوق شهروندی، مدنی، سیاسی و توافق های بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، قراردادهای لغو کلیه اشکال تبعیض های نژادی و کنوانسیون حقوق

کودکان که ایران هم از امضا کنندگان آنها می باشد،
• با توجه به بیانیه ای که در ۵ ژانویه ۲۰۱۰ توسط وزیر اطلاعات ایران صادر شد و بر طبق آن همه تماس های ایرانیان و ۶۰ انجمن و نهاد غیر دولتی و نیز تعداد زیادی از رسانه های همگانی بین المللی که به زبان پارسی برنامه پخش می کنند، غیر قانونی اعلام گشت،

• با توجه به تصمیم حکام ایران مبنی بر «عقب انداختن» سفر نمایندگان پارلمان اروپا به تهران در راستای ارتباطات با ایران که برای هشتم تا یازدهم ژانویه سال جاری برنامه ریزی شده بود،
• با توجه به پاراگراف ۴ از ماده ۱۱۰ و بنا بر مقررات ناشی از آن،

دموکراسی و حقوق بشر

الف - نظر به اینکه شرایط سیاسی در ایران رو به وخامت بیشتری گذاشته و هیچ نشانی از سوی دولت ایران به چشم نمی خورد که حاکی از پاسخگویی به دغدغه های داخلی و بین المللی در باره درست و سالم بودن انتخابات انجام شده در ژوئن ۲۰۰۹ باشد،
- نظر به اینکه اطلاعات مربوط به تقلبات و دستکاری های گسترده، منجر به یک حرکت اعتراضی بسیار بزرگی بنام «جنبش سبز» شد و تظاهرات هایی تا چندی پیش ادامه داشته است،

ب - نظر به اینکه حرکت های سیاسی گسترده ای که پس از انتخابات اعتراض آمیز ژوئن ۲۰۰۹ در ایران پیش آمد، به خوبی نشان داد که این کشور از یک نیروی بسیار توانمند فعال و مصمم با نشانه های جامعه ای متمدن، برای تغییر و دگرگونی در راستای دموکراتیزه کردن کشور برخوردار می باشد که به وسیله مردم به حرکت در آمده است،

پ - نظر به این که نیروهای امنیتی ایران (سپاه پاسداران، نیروهای بسیجی و پلیس) با سرکوب کردن مردم، با ادامه دستگیری های ناعادلانه هزاران نفر از تظاهرکنندگان و انشعابیون معترض که مردمی خشونت طلب نبودند، از جمله دانشجویان، دانشگاهیان، مبارزین برابری خواه حقوق زنان با مردان، سندیکالیست ها، حقوقدانان و وکلا، ژورنالیست ها، وبلاگ نویسان، دین باوران و افراد مهم و سرشناس مبارزین و مدافعین حقوق بشر، با هدف مسلم خفه کردن انتقاد کنندگان و مخالفین عکس العمل خشنی را از خود بروز دادند،

ت - نظر به اینکه تعداد زیادی از این افراد دستگیر و زندانی،

اعلام کرده اند که در دوران زندانی بودن خود، کتک خورده و شکنجه شده اند و در مراکز و زندان های مخفی و مخوف به تعدادی از آنان تجاوز جنسی شده است،

– نظر به اینکه بنا بر یک تحقیقات انجام شده از سوی مجلس شورای جمهوری اسلامی ایران در اوایل سال ۲۰۱۰، جانشین دادستان، سعید مرتضوی، مسئول اصلی و درجه یک مرگ حداقل سه نفر زندانی به دلیل روا داشتن شکنجه های شدید و سهل انگاری در مواظبت آنان در زندان کهریزک که قوه قضایی حکم بستن آن را سه سال پیش داده بود، می باشد،

ث – نظر به اینکه بنا بر تائید و ارقام رسمی مسئولان دولتی، از تاریخ ماه ژوئن ۲۰۰۹، حداقل سی نفر از تظاهرکنندگان، در هنگام تظاهرات و یا پس از دستگیری، در زندانها کشته شده اند و لااقل ۷ نفر هم در درگیری های روز عاشورا در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹ به قتل رسیده اند،

– نظر به اینکه تعداد واقعی کشته ها در اثر خشونت های از پیش پایه ریزی و معماری شده حکومتی، خیلی بیشتر از این ارقام گفته شده، تخمین زده می شود،

ج – نظر به اینکه علاوه بر این گفته ها، همواره نیروهای امنیتی به اذیت و آزار پیوسته و سیستماتیک خود علیه مردم افزوده اند و به عنوان مثال می توان گفت که به خود اجازه می دهند تا هر کاری را که دلشان خواست، بطور خود سرانه با اقلیت های مذهبی مانند بهایی ها (بیش از ۷ تن از رهبران قدیمی آنان در زندان هستند و به تازگی محاکمه شدند)، سنی ها و مسیحی ها (از جمله ۸ کشیش) انجام دهند و همین نیروهای دولتی دست به یک دسته از دستگیری های کردها، آذری ها، بلوچ ها و شهروندان عادی و مبارزین سیاسی عرب ها زده اند، مخصوصا باید در نظر گرفت که ۲۱ تن از کردها در انتظار مرگ و اجرای حکم اعدامشان هستند،

چ – نظر به اینکه در ۹ سپتامبر ۲۰۰۹ مجلس ایران «قانون محاربه با خدا» را که حکم مرگ را برای کسانی که از دین اسلام روی برتافته اند، واجب می شمارد، به تصویب رساند،

ح – نظر به اینکه از ماه اوت ۲۰۰۹ دستگاه قضایی با هیاهوی و سر و صدای زیادی، دادگاه هایی بر ضد صدها اصلاح طلب و مبارزین سرشناس این جنبش تشکیل داده است و با جار و جنجال، آنان را «فتنه گر» نامیده و یا به آنان نسبت محرکین و مسببین «انقلاب مخملین» را

داده است،

خ - نظر به اینکه دولت ایران، اروپا را به دخالت در امور سیاسی ایران متهم می کند و به این کار خود همواره ادامه می دهد،

- نظر به اینکه نسبت دادن چنین اتهامی، کار را به اخراج دو دیپلمات انگلیسی از ایران، توقیف تعداد زیادی از کارکنان ایرانی سفارتخانه این کشور و هم چنین بیرون کردن یک دیپلمات سوئدی و دو دیپلمات آلمانی به دلیل داشتن در تظاهرات های پس از انتخابات کشانده است،

- نظر به اینکه در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۰ محمد رضا علیزمانی و آرش رحمانی پور اعدام شدند،

- نظر به اینکه این اولین حکم اعدامی صادره بود که از سوی منابع رسمی کشور در رابطه با جنبش معترضان اعلام گشت و این در حالی است که یکی از آن دو نفر و یا هر دو در زمان انتخابات در زندان بودند،

- نظر به اینکه دست کم ۹ نفر دیگر به جرم واهی ارتباط با «جنبش سبز» به اعدام محکوم شده اند،

ذ - نظر به اینکه در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹، در روز سوگواری مذهبی عاشورا، علی موسوی، خواهرزاده میر حسین موسوی، کاندیدای اصلی اپوزیسیون انتخابات ریاست جمهوری در ماه ژوئن، کشته شد، انتخاب دقیق این قتل حاکی از تمامی عواملی است که قصد هشدار شدید به دایی او را داشته اند،

ر - نظر به اینکه در ۸ ژانویه ۲۰۱۰ یک عملیات تروریستی نسبت به جان مهدی کروب، دومین نامزد ریاست جمهوری متعلق به اپوزیسیون انجام شد و دو تیر به سوی اتومبیل ضد گلوله اش شلیک شد و این در حالی بود که لباس شخصی ها، اعضای بسیجی و پاسداران انقلاب اسلامی جمع شده بودند تا علیه حضور وی در قزوین اعتراض کنند،

ز - نظر به اینکه محدودیت های آزادی مطبوعات و آزادی بیان هر چه بیشتر و شدیدتر می شود و نظر به اینکه دولتمداران ایران اقدام به ارسال پارازیت بر رسانه های رادیو - تلویزیونی کرده و در ارتباطات تلفنی اختلال ایجاد می کنند و این کار را در ابعاد گسترده ای با رادیو و تلویزیون های بین المللی، تعداد بیشماری از سایت های جهانی، بویژه فیس بوک، تویترو نیز با سایت های داخلی متعلق به اپوزیسیون انجام داده و در خطوط تلفن های ثابت و در امواج تلفن های همراه بی نظمی و قطع و وصل به وجود می آورند که

در نتیجه ادامه این کار غیرقانونی، در شبکه های ارتباطی و رسانه های همگانی دیگر کشورهای خاورمیانه ای و حتی اروپایی هم مشکل ساز شده اند،

د - نظر به اینکه شرکت های اروپایی و روسی دستگاه های فیلتر گذاری و مولد پارازیت های قوی و گاهی خیلی زیانبار برای سلامتی مردمی که در حواشی مناطق مورد بهره برداری زندگی می کنند، در اختیار دولت ایران گذاشته اند،

ذ - نظر به اینکه پاسداران انقلاب اسلامی، لباس شخصی ها و همچنین بسیجی ها نقش مهمی را در امر سرکوب شهروندان بازی می کنند و همواره روز بروز در جامعه ایران بیشتر فعال می شوند و تلاشگران حقوق بشر را دستگیر و زندانی می کنند و به جای دادگستری، به طور خودسرانه، مردم را محاکمه و مجازات می کنند،

پرونده هسته ای

ر - نظر به اینکه ایران عضو پیمان کشورهای مخالف تولید سلاح های مرگبار هسته ای (TNP) است که پذیرفته دست به تولید سلاح های اتمی نزنند و از لحاظ حقوقی متعهد و موظف می باشد تا هر گونه فعالیت هسته ای خود را به آژانس بین المللی انرژی اتمی (AIEA) اعلام کند و نیز همه کارها و فعل و انفعالات مواد اتمی را زیر کنترل این آژانس انجام دهد،

ز - نظر به اینکه ماده ۴ «کنوانسیون منع سلاح های هسته ای مرگبار»، کارهای گسترش فناوری و تکنولوژی و تحقیقات و تولیدات انرژی هسته ای را برای مصرف صلح آمیز، از حق مسلم همه کشورها می داند و در چارچوب بندهای ۱ و ۲ همین ماده، هیچ تبعیض و برتری را برای هیچ کشوری به رسمیت نمی شناسد،

ژ - نظر به اینکه ایران از وظایف و تعهدات خود که از سوی «کنوانسیون منع سلاح های هسته ای مرگبار» بر دوشش گذاشته شده است، عدول نموده و پا را فراتر از آن گذاشته و به طور پنهانی دست به ساخت یک مرکز عنی سازی اورانیوم در شهرستان قم زده است و سازمان انرژی اتمی را پس از مدتی که از شروع ساخت بنای آن می گذشت، با تاخیر، از این کار خود آگاه کرده است،

- نظر به اینکه نقض این قوانین و پوشیده نگاه داشتن «مرکز اتمی قم»، این حدس و گمان را به یقین و باور نزدیک می کند که احتمالاً مراکز اتمی مخفی دیگری هم وجود دارند و بدین ترتیب

جامعه جهانی نسبت به رفتار ایران بی اعتماد شده و دیگر حرف های او را که به دنبال انرژی هسته ای صلح آمیز است، زیر سؤال برده و با شک و تردید به آن می نگرد،

س - نظر به اینکه در گزارش ۱۶ نوامبر سال ۲۰۰۹ رئیس سابق انرژی اتمی، آقای البرادعی، می گوید تا زمانی که ایران پیمان الحاقی را به اجرا نگذارد و نور بر ابهامات و نکات تاریک پرونده نتاباند و به پرسش های این سازمان، پاسخ های درست و روشنی ندهد، ما نخواهیم توانست اعتبار درستی گفتار و کردار آنان را در زمینه مخفی نگاه داشتن تاسیسات و فعالیت های اتمی و عدم اعلام آن ها را از سوی ایران تضمین کنیم. او همچنین یادآوری می کند که هنوز پرسش های فراوانی در زمینه کارهای مشکوک ایران وجود دارد که هر فرد را بر آن می دارد تا با خود بگوید، وسعت و نیت فعالیت های اتمی ایران، در حد یک برنامه هسته ای نظامی است،

ش - نظر به اینکه اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه در چارچوب مقررات آژانس بین المللی انرژی اتمی برای یافتن یک راه چاره سیاسی برون رفت از مسئله برنامه هسته ای ایران، توافق نامه ای را پیشنهاد نموده اند که بر طبق آن، اورانیوم غنی شده ضعیف در ایران به روسیه و فرانسه فرستاده شود تا آنان مواد مزبور را به اورانیوم مورد مصرف در سوخت راکتورهای اتمی ایران در شبکه دارویی تبدیل کنند،

- نظر به اینکه ایران این پیشنهاد را رد کرده است، شورای امنیت، هم اکنون در حال بررسی مجازاتی شدید علیه ایران است،

ص - نظر به اینکه ایران در حال گسترش فناوری در زمینه های موشک های زمین به زمین می باشد و کوشش می کند تا راه هایی را بیابد که بتواند به موشک های بالیستیک قاره پیما با بار مواد هسته ای دسترسی پیدا کند،

ض - نظر به اینکه تا کنون دولت ایران حرف های گوناگون و متضادی را در باره برنامه هسته ای خود گفته است و قصد دارد از ۷ فوریه وارد مرحله غنی سازی اورانیوم شود،

دموکراسی و حقوق بشر

۱ - اعلام می کنیم که در باره درستی و سلامتی نتایج انتخاباتی که علیرغم نشانه های آشکارای تقلبات گسترده در آن، احمدی نژاد برای بار دوم به ریاست جمهوری گمارده شد، جای بسی شگفتی و شک و تردید

است. به پندار ما، موقعیت ریاست جمهور ایران به طور خیلی جدی لرزان و از اعتبار ساقط است؛

۲ - در برابر تمامی ایرانیانی سر تعظیم فرود می آوریم که در راه کسب آزادی ها و حقوق دموکراتیک خود با پشتکاری و مصممانه مبارزه و پایداری می کنند و بشکل تظاهرات، خواسته های خود را مبنی بر زندگی در یک جامعه آرام و بدون خشونت و فشار به نمایش می گذارند. درود ویژه ما بر ایرانیان پرشهامتی که نقش بزرگی را در تظاهرات های پس از انتخابات ژوئن ۲۰۰۹ بر عهده داشتند؛

۳ - شدیداً از خواسته های دموکراتیک مردم ایران پشتیبانی کرده و با صدای بلند اعلام می کنیم که حکومت و مجلس ایران قابلیت و عرضه پاسخگویی به خواسته های برحق شهروندان ایرانی، به ویژه توان پاسخگویی به مطالبات جوانان را که عبارت از توسعه اقتصادی و گشایش جامعه می باشد، ندارند و مدت ها است که این خواسته ها بر روی هم انباشته شده و به حد خفقان رسیده اند؛

۴ - از دولت ایران می خواهیم که حق آزادی بیان، حق گردهمایی ها، تظاهرات های آرام و بدون خشونت، از جمله تظاهراتی که قرار است چند روز دیگر در ۲۲ بهمن صورت گیرد، را کاملاً رعایت کند. ما اکیداً رفتارهای قهرآمیز و خشونت گرای حکومت گران ایرانی را در مقابل تظاهر کنندگانی که تنها یک هدف در سر دارند و آن هم جستجوی و یافتن راه های مسالمت آمیزی برای کسب حق آزادی بیان و آزادی گردهمایی های آرام و بی خشونت است، محکوم می کنیم؛

۵ - ما خواهان آزادی همه زندانیانی هستیم که تنها جرمشان شرکت در تظاهرات های آرام و به دور از درگیری ها می باشد. آنان می خواستند از حق آزادی بیان، آزادی اجتماعات و گردهمایی ها و آزادی تشکل انجمن ها دفاع کنند و یا از دگر اندیشان دینی، یا دارای باورهای فلسفی و یا خواهان برابری جنسی بودند.

از دولت ایران مصرانه می خواهیم که در باره کارکنان و اعضای نیروهای انتظامی که مسئول قتل ها و آدم کشیها، خشونت گرایی و شکنجه هایی هستند که نیروهای مخالف و متعلق به اپوزیسیون، اعضای خانواده های آنان و افراد تظاهر کننده زندانی از جمله قربانیان این افرادند، دست به یک تحقیقات قضایی بی طرفانه و مستقلانه ای بزنند.

۶ - با تمام نیرو، حکم های اعدام و کشتار مردم، به ویژه اعدام

محمدرضا علیزمانی و آرش رحمانی پور را به شدت محکوم می کنیم و خواهان برچیده شدن حکم مرگ هستیم.

از دولت ایران انتظار داریم که اتهام و احکام «محاربه» به معنای دشمنی با خدا را قطع کند و به احکام اعدام آنانی که با آرامش و صلح جویانه به دنبال به دست آوردن هر چه بیشتر حقوق دموکراتیک خود هستند و به خاطرش تظاهرات می کنند، پایان دهد.

از ایران می خواهیم تا هرچه زودتر بخشنامه سازمان ملل را که مانند قطعنامه ۶۲/۱۴۹ و ۶۳/۱۶۸ مجمع عمومی سازمان ملل خواهان لغو و برچیده شدن اعدام است، به اجرا گذارد؛

۷ — ما از تلاش های حکومت و یا نیروهای امنیتی برای کشتن کاندیداهای ریاست جمهوری و یا اعضای خانواده های آنان در شگفت و به شدت متعجب هستیم و لذا از رهبر خامنه ای می خواهیم که شخصا حفظ جان رهبران اپوزیسیون ایرانیان را برعهده بگیرد و امنیت آنان را تامین و تضمین کند؛

۸ — ما کار دولت ایران را در مورد های سانسور در مطبوعات و اختلالی که در سرویس های رادیویی، تلویزیونی و اینترنتی، مانند رسانه خبری بی بی سی ایجاد می کند، محکوم می کنیم و از همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا و خود اتحادیه اروپا می خواهیم تا نتیجه و تاثیر این عمل را در کادر «اتحادیه بین المللی ارتباطات — UIT» در سطح جهانی بررسی کنند؛

۹ — ما تصمیم حکومت ایران در باره منع و غیرقانونی شمردن تماس ایرانیان با انجمن ها، نهادها و سازمان های غیرانتفاعی و مستقل از دولت های جهانی به ویژه با سازمان های مدافعان آزادی ها و حقوق شهروندی را محکوم می کنیم و از دولت ایران می خواهیم که هر چه زودتر این ممنوعیت را از پیش پای ایرانیان بردارد؛

۱۰ — از دولت ایران می خواهیم که فوراً به برنامه های «پرونده سازی ها و شعبده بازی های تلویزیونی» خود پایان دهد و از پارلمان ایران درخواست می کنیم که اصلاحاتی را در آن دسته از قوانین ایرانی انجام دهد که دست دولت را در پایمال نمودن حقوق مسلم و لاینفک بدوی و پایه ای انسانی باز گذاشته اند. مثلاً حق اولیه هر شهروند است که در صورت قرار گرفتن در مظان اتهام عمومی، فقط و فقط به دادگستری فراخوانده شود؛

۱۱ — ما شرکت های جهانی، به ویژه شرکت های نوکیا — زیمنس را که

دستگاه ها و تکنولوژی لازم برای کنترل و دستگیری مردم و سانسور آنان در اختیار ایران می گذارند، به شدت محکوم می کنیم. این شرکت ها، بدین ترتیب در شکنجه و اذیت و آزار و دستگیری های مردم شریک هستند؛

۱۲ - برای ما جای بسی تاسف است که سفارتخانه های اروپایی به بهانه های پوچ و واهی دخالت در امور داخلی ایران، زیر ضرب قرار دارند. در این زمینه نیز ما خواهان رعایت کنوانسیون وین و احترام به قواعد و قوانین دیپلماتیک بین المللی از سوی دولتمداران ایران هستیم؛

۱۳ - ما از تظاهرات هایی که در برابر سفارت های دولت های عضو اتحادیه اروپا در ۹ فوریه ۲۰۱۰ در تهران به وسیله شبه نظامیان بسیجی و لباس شخصی ها سازماندهی و هماهنگ شده بود، نگران هستیم و از دولت ایران می خواهیم که امنیت و حفظ جان ماموران دیپلماتیک را تضمین کند؛

۱۴ - بار دیگر تایید می کنیم که بی هیچ پیشداوری و بدون مخالفت و آسیب رساندن به حقوق ایران در زمینه توسعه انرژی هسته ای خود با اهداف مسالمت آمیز و در چارچوب رعایت قوانین سیستم منع سلاح های هسته ای، از خطر برنامه تولید سلاح های مرگبار هسته ای ایرانیان، اتحادیه اروپا و جامعه بین المللی دارای تشویش بوده و شدیداً نگران می باشد. قطعنامه های ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، و ۱۸۳۵ شورای امنیت به آشکارا بیانگر و تبلور این دلهره ها و دلشوره گی ها می باشد؛

۱۵ - متأسفیم که هیچگونه پیشرفت مشخصی در باره نکات پایه ای و کلیدی مشکلات و مسائل ویژه بحران زا و نگران کننده به چشم نمی خورد. ما بار دیگر از ایران می خواهیم که برنامه هسته ای خود را با پاسخ های شفاف، کامل، درست، دقیق و معتبر به پرسش های سازمان جهانی انرژی اتمی تدوین کند. تمام مسائل و مشکلات را چاره جویی نموده و جای کوچکترین شک و شبهه ای را باقی نگذارد و بدین ترتیب، ترس و وحشت جامعه جهانی را از برنامه اتمیک خود از بین ببرد. اکیدا مقرراتی را به کار ببرند که توافق های به دست آمده را به ویژه در بعد های سیاسی آن تضمین می کنند. هم چنین به نوشتن آئین نامه های جانبی و کناره ای برگرفته از مقررات اصلی، یعنی نوشتن یک پروتکل الحاقی به منظور اجرا و عملی ساختن قوانین مربوطه دست بزنند؛

۱۶ - ما هر دو اقدام، مصوبات شورای اروپا، کلیه تلاش های در دست اقدام برای چاره جویی و راه یابی مذاکرات در دراز مدت پرونده هسته ای را می پذیریم و تاکید می کنیم که در تمام تنبیهات تازه گنجانده شده ما در این مصوبات در باره تهدیدهای هسته ای، همه بر این باوریم که تصمیماتی با آثار شوم و ویرانگری در زندگی عموم مردم عادی ایران، خارج از برنامه ماست؛

۱۷ - ما متأسفیم که حکومت ایران بار دیگر با همه تلاش های صورت گرفته برای یافتن یک راه حل مشترک و دوستانه برای پرونده اتمی ایران مخالفت می کند. رژیم ایران به آشکارا کوشش می کند تا با استفاده از مسئله اتمی خود، انظار و افکار عمومی را از بحران موجودی که سراسر این کشور را فراگرفته است، منحرف سازد و به پندار خویش

می خواهد در این گوی و میدان، دست به مانور گسترده ای بزند تا از زیر منظره و مباحثه در باره تنبیهات تازه ای در شورای امنیت سازمان ملل در رود. ما بر این باوریم که بیانیه های اخیر رئیس جمهور احمدی نژاد، نیازمند چنین تاکتیک هایی نیز هست.

رابطه ایران - اروپا

۱۸ - ما به اهمیت ادامه گفتگو با ایران در همه سطوح و به ویژه با جامعه مدنی تاکید داریم و از اینکه دولت ایران دیدار رسمی و برنامه ریزی شده نمایندگان پارلمان اروپا از ایران را به طور یک جانبه بر هم زد، متأسفیم و ابراز امیدواری می کنیم که دولت و پارلمان ایران در مواضع خود مبنی بر ارتباط مستقیم با پارلمان اروپا بازنگری کنند؛

۱۹ - از شورای اروپا دعوت می کنیم تا متعهد شود، آمادگی خود را برای یافتن راه حلی در گشایش درب های گفتگو در باره مسئله هسته ای و همچنین در باب مسئله امنیت منطقه ای با ایران اعلام کند. البته باید در این مذاکرات به منافع و نگرانی های بجا و منطقی ایران در زمینه های مسائل امنیتی خاورمیانه ای، از جمله دورنما و پرسپکتیو آینده خاورمیانه بدون انرژی هسته ای، در شاخه نظامی، در دراز مدت توجه کامل مبذول داشت؛

۲۰ - ما معتقدیم که باید یک عکس العمل جدی از سوی اتحادیه اروپا در باره امکان به اجرا گذاشتن مجازات مشخص و هدفمند تازه ای صورت گیرد که در عین حال هیچ آسیب و گزند به شهروندان و مردم عادی

ایران نرساند. تقاضا می کنیم که در حال حاضر، تعداد اسامی لیست موجود فعلی افراد و سازمان های ممنوع السفر ایرانی به کشورهای اتحادیه اروپا را افزایش دهیم. همچنین فعالیت مسئولین به گیر و ببندها و آنانی را که در راه آزادی ها در کشور ایران سنگ اندازی کرده و سد راه آزادی می شوند و نیز برای مسئولینی که تعهدات بین المللی ایران را در امور انرژی هسته ای زیر پا گذاشته و نقض می کنند، محدودیت هایی را ایجاد کنیم؛

۲۱ - از بیانیه هایی که چندی پیش، نماینده عالیرتبه، جانشین کمیسیون و دیگر مسئولین اروپایی صادر کرده اند، بسیار خوشنود هستیم. در این بیانیه ها راه های بردن پرونده اتمی ایران به شورای امنیت سازمان ملل و پرداختن به گفتگو ها در آنجا بررسی و فراهم گردیده است. از ریاست فرانسوی شورای امنیت تقاضا داریم که پرونده هسته ای ایران را در دستور نشست شورای امنیت در طی فوریه ۲۰۱۰ قرار دهد. مسئولین چین را دعوت می کنیم تا از تلاش های جامعه بین المللی در باره کنترل برنامه غنی سازی اورانیوم ایران پشتیبانی کنند.

۲۲ - به مقامات ایرانی یادآوری می کنیم که ایران برای گسترش روابط مفید و سودمند با اتحادیه اروپا، باید احترام به پایه های نخستین و مبانی حقوق بشر را تضمین کرده، اصول و پرنسپ های اولیه دموکراسی را رعایت نماید و آزادی بیان و اندیشه و قانونمداری را محترم شمارد. امری که از گام های نخستین و پیش شرط های لازم الاجرا برای تمامی کشورهای است که می خواهند با اتحادیه اروپا، روابط سیاسی - اقتصادی برقرار کنند.

تاکید می کنیم که خلاصه حرف های ما برای کسب یک توافق همکاری و داشتن روابط اقتصادی مابین ایران و اتحادیه اروپا، منوط و مشروط به رعایت همین ارزش ها و توجه کردن به قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل و سازمان انرژی اتمی و همچنین دادن تضمین عینی و عملی به صلح آمیز بودن برنامه هسته ای ایران و توقف پشتیبانی ایران از تروریسم است؛

۲۳ - از کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کمیسیون دعوت به عمل می آوریم تا بطور فعال و پیگیرانه از ابتکارهای ایرانیان با اهداف بهتر شدن شرایط تنوع و چند گانگی در رسانه های همگانی پشتیبانی کنند و بر خود می بالیم که پروژه پخش اخبار و اطلاعات اروپایی به زبان پارسی از طرح و تئوری به عمل در آمده است؛

۲۴ - از کمیسیون و شورای اروپا تقاضا داریم تا هر چه زودتر اقداماتی را در ممنوع کردن ارسال تکنولوژی های کنترل کننده مردم به کشورهایی نظیر ایران که می توانند این ابزار و آلات را در راستای نابودی آزادی اندیشه و بیان به کار برند، انجام دهند؛

۲۵ - از کمیسیون درخواست می کنیم تا یک نمایندگی همیشگی اتحادیه اروپا در تهران دایر کند؛

۲۶ - از کمیسیون و شورا می خواهیم تصمیمات و مقررات فوق العاده ای را در چارچوب برنامه های دموکراسی و حقوق بشری و سیاست امور مهاجرت اروپا وضع کنند تا دستگاه های مربوطه اروپایی بتوانند از مدافعان راستین حقوق بشر به طور جدی پشتیبانی کنند؛

۲۷ - به رئیس پارلمان اروپا ماموریت داده می شود تا این قطعنامه را به مقام عالیرتبه اروپا، به دولت ها و پارلمان های کشورهای عضو، به دبیر کل سازمان ملل، به شورای حقوق بشر سازمان ملل و همچنین به دولت و پارلمان جمهوری اسلامی ایران تسلیم کند.

جمعی از ایرانیان مقیم هانوفر در اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در نمایشگاه سبیت :

معامله با رژیم، شکنجه و اعدام را محکوم می کنیم

جمعه ۱۴ اسفند ۱۳۸۸ - ۵ مارس ۲۰۱۰

“ندا حقیقت”



جمعی از ایرانیان مقیم هانوفر یک روز پس از تجمع اعتراضی در مقابل غرفه شرکت مخابراتی جمهوری اسلامی در نمایشگاه سبیت آلمان (هانوفر) ، امشب نیز در یک تظاهرات اعتراضی دیگر در مرکز شهر هانوفر به خواست خود مبنی بر محکوم کردن معامله با رژیم جمهوری

اسلامی تاکید کردند.

تظاهر کنندگان با در دست داشتن پلاکارتهایی از شهدای جنبش اخیر و سر دادن شعارهایی نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی" جنایات رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کردند.

این تجمع با هدف اعتراض به فروش تکنولوژی رسانه ای به جمهوری اسلامی در جهت کمک گرفتن به سرکوب مردم ایران صورت می گیرد. یکی از شرکت کنندگان در این تجمع به خبرنگار ندای آزادی گفت: "هدف از برگزاری این تجمع مخالفت به این مساله است که دولت آلمان اجازه داده رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی در نمایشگاه بین المللی سبیت هانوفر حضور یابد".

"مهدیه کلهر" افزود: "ضمن اطلاع رسانی جنایات رژیم جمهوری اسلامی به کسانی که در نمایشگاه بین المللی سبیت حضور دارند، مخالفت خود به همکاری با این رژیم را اعلام می کنیم".

وی تصریح کرد: "پیام من به دولتمردان خارج کشور این است که اگر مدعی دموکراسی و پایبند به قوانین حقوق بشر هستند، نگذارند که رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی به راحتی تجارت اقتصادی کند".

"اکبر" از دیگر شرکت کنندگان در این تجمع گفت: تجمعات ایرانیان خارج کشور برای مبارزین مردم ایران که بر علیه رژیمی می جنگند که قوانین حقوق بشر را زیر پا می گذارد، تشویق بزرگی است.

وی افزود: با توجه به اخبار به دست آمده، اعتراض ایرانیان در سبیت هانوفر به سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی که روز گذشته انجام شد، مورد تشویق مردم ایران قرار گرفته است.

وی حمایت ایرانیان خارج کشور از جنبش مردم ایران را بسیار خوب ارزیابی کرد و گفت: حمایت از مردم ایران باید همچنین با اعتراض به دولتهای خارجی صورت گیرد که با جمهوری اسلامی همکاری می کنند.

وی با اشاره به وضعیت پناهندگان در خارج ایران گفت: بسیاری از خانواده ها که از نفرت جمهوری اسلامی فرار کرده و به اینجا آمده اند، هنوز سرنوشت نامعلومی دارند و حتی در خطر اخراج و بازگشت به ایران قرار دارند که باید مورد حمایت قرار گیرند.

وی تاکید کرد: کشورهایی که اقدام به اخراج ایرانیان متقاضی پناهندگی می کنند، با اینکار جمهوری اسلامی را تقویت می کنند و کسانی که به ایران باز می گردند در معرض خطر شکنجه و اعدام قرار دارند.

“رضا” از دیگر شرکت کنندگان ضمن اعلام همبستگی با مردم ایران اظهار داشت: ما از مردمی که زیر ظلم و ستم دولت جمهوری اسلامی هستند حمایت می کنیم.

وی تاکید کرد: ما از مردمی که به دلیل سیاستهای نادرست دولتمردان در فقر و تورم زندگی می کنند حمایت می کنیم.

وی تصریح کرد: ما از راه دور با تمام وجود پشتیبانی خود را از مردم ایران اعلام می کنیم تا خون مردم عزیزمان پایمال نشود.

همچنین کانون پشتیبانی و دفاع از مبارزات مردم ایران در اعلامیه ای آورده است: “بیش از سی سال است که رژیم جمهوری اسلامی، ایران را به زندان و زندان را به قتلگاه آزادیخواهان و دگرانديشان بدل نموده است.

رژیمی که علیرغم شعار “نه شرقی نه غربی” خود هنگامی که پای سرکوب مخالفان در میان باشد هم از ددمنشانه ترین شیوه های شرقی و هم از مخوف ترین و مدرنترین تکنولوژی غربی بهره می گیرد و از هیچ یک روی گردان نیست، امروز نیز برای هر چه مجهز کردن خود به نمایشگاه هانوفر آمده تا به معامله و داد و ستد برای سرکوب مردم میهنمان بپردازد.

فراموش نکرده ایم که تکنولوژی خریداری شده از شرکت زیمنس آلمان در همین تابستان گذشته چه نقش مهمی در ردیابی و دستگیری مبارزین داشت و چگونه در خدمت مقاصد پلید این رژیم خون آشام قرار گرفت.

اکنون شرکت های وابسته و زیرمجموعه شرکت مخابرات ایران که اصلی ترین سهام دار آن سپاه پاسداران می باشد با شرکت در نمایشگاه هانوفر قصد تجهیز هر چه بیشتر خود را دارد.

برای اعتراض به این حضور جنایتکارانه و نیز اعتراض به انجام هرگونه معامله از سوی دولت ها و شرکت های غربی در زمینه ی فروش تجهیزات تعقیب، شکنجه و سرکوب به رژیم جمهوری اسلامی، شرکت در یک تظاهرات اعتراضی در شهر هانوفر را ضروری می دانیم.”.

اعتراض دولت آلمان و برلیناله

به بازداشت پناهی

پنجشنبه ۱۳ اسفند ۱۳۸۸ - ۴ مارس ۲۰۱۰ 

جعفر پناهی این هفته در تهران دستگیر شد وزیر خارجه آلمان خواستار آزادی جعفر پناهی کارگردان سرشناس ایرانی که این هفته در تهران دستگیر شد، شده است. پناهی که از جنبش اعتراضی ایران حمایت می کند دوشنبه شب به همراه دختر، همسر و شماری از حضار در خانه اش بازداشت شد. گیدو وستروله وزیر خارجه آلمان روز چهارشنبه خواستار آزادی فوری آقای پناهی شد و گفت: "از هیات رهبری ایران می خواهیم به تعهدات بین المللی خود برای حفاظت از حقوق مدنی و سیاسی شهروندانش پایبند باشد".

جشنواره فیلم برلین نیز به بازداشت آقای پناهی اعتراض کرده است. دیتتر کاسلیک مدیر این جشنواره گفت: "ما از اینکه کارگردانی که برنده جوایز متعدد بین المللی بوده به خاطر کار خود به عنوان یک هنرمند بازداشت شده نگران و متاسف هستیم". فیلم "آفساید" جعفر پناهی در سال 2006 جایزه خرس نقره ای جشنواره برلیناله را برد.

همزمان پناه پناهی پسر جعفر پناهی در مصاحبه ای با سایت "کلمه" که به میرحسین موسوی نزدیک است گفت که از محل نگهداری پدر، خواهر و مادرش بی خبر است. او گفت: "من به شدت نگران خانواده ام، به خصوص خواهر و مادرم هستم".

او گزارش ها قبلی را دایر براینکه در هنگام مراجعه ماموران در خانه آنها مهمانی بوده است رد کرد و گفت بازداشت زمانی صورت گرفت که پدر او و گروهی از همکارانش درحال فیلمبرداری یک فیلم مجوزدار بوده اند.

پناه پناهی گفت: "اینکه گفته اند منزل پدر من از قبل از انتخابات، محل ساخت فیلم ضدنظام بوده کاملاً کذب است و پدر من هیچ فیلمی ضدنظام نساخته ضمن اینکه درباره رویدادهای اخیر نیز فیلمی نساخته است".